



بی بی سی ، "عطسه آمریکا" و یادی از چرچیل

(The young years.)

Obama

Mccain



بحران مالی کشورهای سرمایه داری

گفتگوی تلویزیونی برابری با محمد رضا شالگونی

اینک بخش دوم گفتگوی تلویزیونی برابری با محمد رضا شالگونی در مورد بحران مالی آمریکا و کشورهای بزرگ سرمایه داری که از گفتار و با تلاش در حفظ سادگی گفتاری اش به نوشتار در آمده است در اختیار خوانندگان نشریه قرار می گیرد:

بقیه در صفحه 2

جنبش کارگری

و مروری بر اعتصابات و اعتراضات کارگران در ایران!

روزشمارسه ماهه دوم سال

(ماههای تیر- مرداد - شهریور ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸)

بقیه در صفحه 9

حتی حالا هم 57 درصد سفید پوست های آمریکا به مک کین رای داده اند.

بقیه در صفحه 6

کمپین مشترک

در دفاع از فعالین کارگری و آزادی زندانیان سیاسی

تهاجم گسترده رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی علیه فعالین جنبش کارگری، زنان، دانشجویان و مردم آزادیخواه روز به روز گسترش بیشتری پیدا کرده است و هر روز تعداد بیشتری از فعالین و مبارزین سیاسی به سیاهچالهای رژیم انداخته شده و تحت شکنجه و اعدام قرار می گیرند.

بقیه در صفحه 5

* دیدگاه *

خروج از کشور، با اجازه شوهر، با اجازه دولت!

بقیه در صفحه 11

"آقای محمص" را نمی توان به خاک سپرد!



بقیه در صفحه 10

ادامه بن بست در پرونده هسته ای ایران



*رژیم جمهوری اسلامی با ادامه پافشاری بر غنی سازی اورانیوم به جای خنثی کردن فشارهای اقتصادی که روز به روز وضعیت زندگی مردم را طاقت فرساتر کرده است، عملا در خدمت اهداف تهدیدآمیز و خطرناک آمریکا، از تشدید تحریم اقتصادی کشور تا جنگ قرار گرفته است.

بقیه در صفحه 7

بیکاری در ایران اوج میگیرد!

رسول آرام

بقیه در صفحه 8

بحران مالی کشورهای سرمایه داری

در گفتگوی تلویزیون برابری با محمد رضا شالگونی.

اینک بخش دوم گفتگوی تلویزیون برابری با محمد رضا شالگونی در مورد بحران مالی آمریکا و کشورهای بزرگ سرمایه داری که از گفتار و با تلاش در حفظ سادگی گفتاری اش به نوشتار در آمده است در اختیار خوانندگان نشریه قرار می گیرد:

برابری : با سلام به بینندگان تلویزیون برابری! در بخش اول برنامه در رابطه باتگاهی به بحران

تازه ی جهانی، به مشخصات عمومی بحران مالی کشورهای سرمایه داری پرداخت. در ادامه این بحث اکنون باین می پردازیم که بحران از کجا شروع شد یا علت های بی واسطه آن چه بودند. بعد به عواملی که در این بحران نقش داشتند و دلایل اصلی آن خواهیم پرداخت. در این رابطه با محمد رضا شالگونی گفتگویی داریم. ابتدا از ایشان سنوالمی کنم که دلایل بی واسطه ی این بحران چه بودند، از کجا شروع شد و چرا چنین دامنه ای پیدا کرد؟

شالگونی : من هم به شما و بینندگان تلویزیون برابری سلام عرض می کنم. دلایل بی واسطه بحران مسلماً مساله بحران مسکن در آمریکا بود. چهارده ماه پیش و در ژوئیه 2007 بود که با سقوط بعضی شرکت های رهن که اعتبارات رهنی می دادند این بحران شروع شد و سقوط گسترش پیدا کرد. بنابراین می شود گفت که طی این چهارده ماه مساله مسکن در آمریکا بی تردید به بحران بزرگی تبدیل شده. اینرا نمی شود انکار کرد که عامل بی واسطه بحران و جانیکه انفجار از آنجا شروع شده در واقع مساله مسکن در آمریکا و البته هم چنین در انگلیس بود. این دو در شروع و دامن زدن به این بحران مخصوصاً نقش داشتند و البته از قبل هم قابل پیش بینی بود.

در حال حاضر مهم است که توجه داشته باشیم که بیش از سه میلیون و ششصد هزار نفر خانه هایشان مصادره می شود بخاطر اینکه امکان نداشتند اقساط خانه هانی را که به رهن گرفته اند بپردازند. پنج میلیون دیگر هستند که به دلیل عدم امکان پرداخت اقساط رهن در مرحله دادگاه و جریان قضایی می باشد و می رود که خانه هایشان مصادره شود. حتی شرایط خاصی برای دادگاه گذاشته اند که مصادره ها را تسریع کنند. فکرش را بکنید که بیش از هشت میلیون آدم در آمریکا گرفتار از دست دادن خانه هایشان هستند. این بحران بزرگی است و مهم تر از آن یک آشفتگی است که در نظام مالی ایجاد می کند که بایستی این یکی را مورد توجه قرار داد. در این فاصله قیمت مسکن از آن نقطه ی اوجی که تا قبل از ژوئیه 2007 داشت، در آمریکا بیش از سی و سه درصد سقوط کرده و بعضی ها می گویند که در انگلیس بیش از پنجاه درصد سقوط کرده است. البته اگر همین پنجاه درصد را در نظر بگیریم، باز هم قیمت مسکن از آنچه که در سال 1997 بوده هنوز خیلی بالاتر است.

بنابراین مهم است که توجه کنیم این بحران مسکن ناشی از چه بوده. در واقع این نوعی سفته بازی در مسکن بود که در مقابله با بحران سال 2000 شروع شد و سال 2001 شدت پیدا کرد؛ بانک فدرال آمریکا ***** برای اینکه جلوی بحران را بگیرد که بیک رکود عمقی نرود، شروع کرد به ریختن پول به بازار. و این باعث شد که در حوزه های مسکن یک سفته بازی شروع شود. نرخ بهره عملاً به صفر رسید. یعنی یکدفعه از شش درصد به یک درصد و بعد نیم درصد رسید. خیلی از آدم هانی که حتی پولی نداشتند هجوم آوردند که خانه بخرند. و این سیستم بانکی هم یک سلسله کارهایی کرد. مالی کردن اقتصاد همین است - که به هر کسی که در آن لحظه امکاناتی داشت و آمادگی داشت در عین حالیکه در آمدهای روشن و ثابت و پایداری نداشت، وام می دادند که مسکن داشته باشند. خیلی ها آمدند مسکن بگیرند بی آنکه دارانی داشته باشند و " رهن ساپرای" را بوجود آورد که در واقع زیر معیارهای معمولی و متعارف اعتبارات رهنی می دادند. خیلی ها خانه می خریدند نه برای اینکه در آن ساکن شوند بلکه برای این می خریدند که چون قیمت خانه ها در نتیجه این رونق بالا می رفت، در آینده

بفروشند و از این محل سود ببرند. اصلاً خود این درآمدی شد برای خیلی ها و به بحران کنونی دامن زد.

اگر بخواهیم سابقه ی این نوع سفته بازی را ببینیم، مشابه اش در دهه 1980 و در ژاپن بورس بازی روی زمین ها شروع شد و قیمت زمین بشکل انفجاری بالا رفت و به آنجایی رسید که ترکید. همین سفته بازی رکود دهه 1990 را در ژاپن بوجود آورد. اما الان خیلی از منتقدان و مفسران آنکو ساکسون از ژاپنی ها انتقاد می کنند که چرا باتکهای ژاپنی احتیاط می کنند. در حالیکه باتکهای ژاپنی چهارده تریلیون دلار پس انداز خانوارهای ژاپنی را در اختیار دارند ولی به سفته بازیهای این چنینی میدان نمی دهند. از این نظر آنها همیشه مورد انتقاد بوده اند، منتهی ژاپن سعی کرده باین جریان کشیده نشود. در اینجا اما خود بانک مرکزی آمریکا - فدرال رزرو- و بانک انگلیس و خزانه داریهای آنها در دامن زدن به این بحران نقش مهمی را داشتند.

برابری : خوب توضیح دادید که بحران کنونی از بحران مسکن در آمریکا شروع شده. ولی دلایل اینکه بحران چنین دامنه جهانی ای پیدا کرده و بیک بحران مالی گسترده منجر شده چیست؟ اینها چه ربطی بهم دارند؟ و در واقع دلایل عمده تر این بحران چه هست؟

شالگونی : بله! همانطور که گفتیم مساله مسکن علت بی واسطه است ولی همه ی علت ها نیست. علت عمده ی بحران را که حالا ابعاد جهانی پیدا کرده باید در خود اقتصاد آمریکا و خود نانو لیبرالیسم و سیستم مالی شدن اقتصاد کشورهای پیشرفته و اقتصاد جهان جستجو کرد. برای این قضیه بایستی از مالیه یا **** یک تصویری داشته باشیم. فاینانس قبل از هر چیز عبارتست از سیال کردن سرمایه. افزایش قابلیت تبدیل سرمایه و ثروت ها به نقدینگی. مثلاً می دانید که از اوایل قرن بیستم بحث سرمایه مالی مطرح شد و مارکسیست ها در این مورد پیشتاز بودند که مطرح کردند که این چه عواقبی در ساختار اقتصادی و مدل های انباشت سرمایه داری دارد. از آن موقع که مطرح شد ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی چیزی را بیار می آورد که سرمایه مالی نامیده می شود، اکنون یک قرن گذشته و اتفاقات زیادی روی داده است. مساله اینست که حالا خود پول که در اقتصاد قبل از این دوره اساساً وسیله معاملات بود. وسیله پس انداز و غیره بود. حالا پول خودش بیک کالا تبدیل می شود و بنابراین است که آنرا بسته بندی می کنند و در بسته بندیهای مختلف بصورت انواع کالاها در می آورند. اصلاً پول را با اصطلاح " پروداکس ها" - محصولات گوناگونی - به بازار می آورند. پول را می گویم! اگر اینرا نفهمیم خیلی از مسائل را نخواهیم فهمید. اگر قبول بکنیم که فاینانس عبارتست از سیال کردن سرمایه یعنی اینکه امکان بدهیم که هر کس بتواند هر دارانی ای که دارد بصورت اعتبار در بیاورد. مثلاً خانه یا کارخانه اش را - و به اعتبار آن وامی بگیرد و آنرا در جای دیگر خرج یا سرمایه گذاری کند؛ این نقد شدن یا سیال شدن سرمایه یک سلسله از موانعی را که در جهت حرکت سرمایه وجود داشت از بین می برد. واقعیت اینست که وقتی سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی اتفاق می افتد، سرمایه منجمد می شود. مثلاً یک نفر که کارخانه ای تاسیس می کند، سرمایه اش را روی ماشین آلات و زمین و مواد اولیه و منجمد می شود و باین سادگی نیست که هر لحظه خواست سرمایه اش را بر دارد و بنابراین بخش بزرگی از سرمایه در حالت منجمد می ماند. آن چیزی که فاینانشلازیشن ***** مالی شدن - می کند اینست که سرمایه را از حالت منجمد در می آورد. باین ترتیب خیلی از ثروت هانی که وجود دارند و در واقع مالکیت بر زمین ها و کارخانه ها و غیره هستند، از آنها بعنوان اعتبار استفاده شود. و در این صورت است که چیزهای عجیب و غریبی اتفاق می افتد. مثلاً شما وامی را می گیرید و خانه ای را می خرید، درست است که شما صاحب خانه هستید ولی در قبال این مالکیت بخش بزرگ قیمت آن خانه را به بانکی که از آن وام گرفته اید بدهکارید منتهی همین سند مالکیت خانه را شما تبدیل می کنید بیک سند ثروت و از محل آن اعتبار می گیرید. می آید از اعتبار همان سند پول هانی بر می دارید و در جاهای دیگر خرج می کنید. این سیستم پیچیده است که حالا پرداختن به آن ما را از بحث اصلی منحرف می کند و مجال آن هم نیست. بهر حال این سیستم پیچیده ای از درهم

رفتن بدهی ها و دارائی ها و در واقع تبدیل شدن خیلی از بدهی ها به دارائی در سیستم اعتباری وجود دارد.

منشاء فاینانس از کی باین صورت و کیفیت جدید درآمد؟ از زمانیکه سیستم " پرتن وونز ****" در دهه ی 1970 دچار بحران شد و دلار از طلا جدا شد. در آن موقع آمریکا بدهکاریهای زیادی داشت مخصوصاً " یورو دلارها" و " پترو دلارها" شنواری که وجود داشتند به دلار بودند و مردم که می خواستند پولشان را بگیرند آمریکا ناگزیر بود که این پولها را بپردازد و پول چاپ کرده و بدست مردم و در واقع سرمایه داران کشورهای دیگر داده بود. برای اینکه جلوی چنین چیزی را بگیرند، آمدند و حرکت سرمایه را در ورای مرزها آزاد کردند. و این چیزی بود که مالی شدن را دامن زد و در واقع بدهی های آمریکا به دارائی ها تبدیل شد. دیگرانی که اوراق قرضه ی - اسناد قرضه - را در آمریکای خریدند ، آنها را به دارائیهای خودشان تبدیل کردند. و خود آمریکا بخش بزرگی از این اوراق را به سپرده ها و ذخایر خودش تبدیل کرد و ذخایر ویژه ای را که باید داشته باشد نگه داشت .

ار آنجا بعد بود که آمریکا شروع کرد به بهم ریختن آن معیارها که در " برتن وونز" بود که سرمایه، آزاد نمی تواند در ورای مرزها حرکت کند. آمریکا با اینکار باین کار بیرون از آن معیارها دامن زد که در واقع بدهی هایش به سرمایه هانی تبدیل شود. سرمایه گذارانی آمدند و در آمریکا سرمایه گذاری کردند و آمریکا هم خود این سرمایه گذاریها را در جاهای دیگر سرمایه گذاری کرد و این موجب همان چیزی شد که زمینه جهانی شدن را بوجود آورد. طرف دیگرش هم عبارت از این بود که اقتصاد را لیبرالیزه کردند . خیلی از معیارهایی را که برای داد و ستد و تاسیس فعالیت های اقتصادی وجود داشت، بنفع سرمایه شل کردند و این باعث شد که سرمایه راحت از " موانع" بگریزد. و البته این بدون در هم شکستن رزمندگی جنبش کارگری و اتحادیه های کارگری عملی نبود و همین مساله باعث شد که سرمایه از خیلی از کشورها ی پیشرفته به کشورهای حاشیه ای فرار کند. و پدیده های تودرتونی بوجود آمد . مسایل زیادی را نمی شود فهمید مگر اینکه خود فاینانس فهمیده شود. خود فاینانس دیگر ربطی به اقتصاد واقعی پیدا نمی کند . نه اینکه رحم ندارد بلکه اصلاً شکا فی که بوجود می آید چیز عجیبی است . در واقع معاملاتی اتفاق می افتد که ربطی بیک کالا یا خدمت معینی ندارد که روی آن معامله بشود. مثلاً فرض کنید می خواهند نفت ایران را بخرند : کشتی که هنوز از بندر - یکی از پایانه هانه های نفتی ایران- به راه نیفتاده، آنرا در بازارهای مالی غرب می خردند و در حالیکه در اقیانوس در حال حرکت است سه چهار بار روی آن معامله می شود. معلوم نیست که در این میان چه کسی صاحب کالا است . بالاخره معلوم است که کسی که نهایتاً آنرا می خرد صاحب آن است ولی هنوز خریدار نهانی مشخص نیست .

بنابراین سیال شدن سرمایه امکانات وسیعی را بوجود آورد ه که سرمایه آزادانه در کشورهای مختلف حرکت می کند و امکانات و حقوقی برای سرمایه داران بوجود می آورد و شرکت های واقعی را خیلی جاها از داخل خالی می کند. و یک چیزی را در خود کشورهای غربی و مخصوصاً آمریکا بوجود می آورد که به آن جامعه پسا صنعتی **** - می گویند . همین الان بخش صنعت در آمریکا فقط ده درصد نیروی کار را در اختیار دارد . بخش بزرگی از نیروی فعال جامعه ای آمریکا در بخش های دیگر فعالیت می کنند. بخش فاینانس که همان دلالی ها و معاملات مالی باشد یک چیز بسیار بسیار عظیمی است. برای اینکه تصویری از ابعاد فاینانس داشته باشیم که چقدر ارتباط اش کم است با آن چیزی که در اقتصاد واقعی وجود دارد، خوب است چند رقم را بگویم :

یک شاخصی هست بنام شاخص لایبر یا همان شاخص " بریتیش بانکرز اسوسیشن ****- است . و عبارتست از نرخ که در معاملات اعتباری بین بانک هانی که مقیم لندن هستند- از این نظر لندن مهمترین مرکز اعتباری بین بانکهاست - وجود دارد . وقتی این نرخ را محاسبه می کنند، بر مبنای این محاسبه در لندن سالیانه سیصد تریلیون دلار بین بانک ها معامله اتفاق می افتد. اینها را تولید ناخالص جهان که مثلاً 45 تریلیون دلار است . اگر اینها را مقایسه کنید خواهید دید که اصلاً چه ربط کمی به اقتصاد واقعی دارد . یعنی سیصد تریلیون دلار فقط معاملات اعتباری بین بانکها در پایگاه - " سیتی" لندن هست . سیصد تریلیون دلار در سال و یعنی اگر این معامله بر سرانه جمعیت جهان سرشکن کنیم،

برای هر فرد انسان در کره زمین چهل و پنج هزار دلار در سال می شود.

یا مثلاً میزان معاملاتی که در بورس نیویورک اتفاق می افتد و مثلاً معاملاتی که در سال 2007 در

" وال استریت " و در مورد سهام اتفاق حدود شصت میلیارد دلار روزانه بوده است . و حال آنکه معاملاتی که روی ارزها در همین مدت و روزانه اتفاق می افتاده یک تریلیون و هشتصد هزار میلیارد دلار و یعنی 1/8 تریلیون دلار - نزدیک به دو تریلیون دلار - بوده است . معاملات ارزی ای که با این آهنگ در " وال استریت " اتفاق می افتد در هر بیست و چهار روز معادل کل تولید ناخالص جهان می شود. ببینید حجم عظیمی را که در اینجا اتفاق می افتد!

یا شاخص دیگر را در نظر می گیریم : در دهه 1960 سود ناشی از معاملات مالی در کل حجم سودها در آمریکا فقط پانزده درصد بود و حال آنکه در همان دوره سود ناشی از فعالیت های صنایع در آمریکا بیش از پنجاه درصد بود. حالا و مثلاً در سال 2006 سود ناشی از معاملات مالی در آمریکا بیش از چهل درصد کل سودهای آمریکاست و حال آنکه در همین سال سودهای ناشی از فعالیت های صنعتی در آمریکا حدود پانزده درصد کل سودهاست . اینرا می شود دید که فاینانس- مالیه - چه نقش عظیمی پیدا کرده و چطور سایر بخش های اقتصادی را زیر گرفته است . این باعث شده که تمام حوزه های فاینانشالیزه شود.

با این فاینانشالیزه کردن فعالیت های اقتصادی ، مثلاً چکار کردند؟ آمدند و برای اینکه مخصوصاً مقاومت کارگران را بشکنند، به بخشی از کارگران شاغل گفتند که ببینید برایتان صندوق بازنشستگی خصوصی درست کنیم . خود این صندوق های باز نشستگی که در واقع کارگران پول هایشان را تکه تکه در آنجا جمع می کردند که باصطلاح در روز بازنشستگی یک چیز مطمئنی داشته باشند، وسیله داد و ستد شدند. یا مثلاً گفتند که ببینید و با بهره ارزان خانه بخرید. این خانه هانی که به طبقات پائین، کارگران، طبقه متوسط پائین و حتی آنهایی که تهی دست بودند، فروخته شد، خودش به سفته بازیهای عظیمی دامن زد. یا حالا حتی شرکت های غیر مالی در آمریکا بخش قابل توجهی از فعالیت هایشان در حوزه مالیه است . حتی مثلاً " جنرال موتورز" که بزرگترین شرکت اتوموبیل سازی آمریکاست، می گویند که در سال 2005 از طریق تولید اتوموبیل زیان دیده و حال آنکه در فعالیت های مالی که " کردیت کارت" بخش می کند و اعتبار می دهد ، مبلغ قابل توجهی سوده برده است .

همه ی شرکت های - کورپوریشن های - غیر مالی آمریکانی حالا یک بخش فعالیت های مالی دارند. جالب اینست که خود این بخش مالی هم که شرکت های مالی و بانکها باشند، کارشان این بود به مردم اعتبار بدهد و پول بدهند و بهره آن پول سودشان باشد و حال آنکه همین الان رقمی که این شرکت ها از طریق در آمد بهره بدست می آورند حدود پنجاه و هشت درصد است یعنی از کل در آمد این شرکت هانی که قرار است از محل بهره تمامی درآمدها حاصل شود فقط 58% آن از محل بهره است و 42% دیگر در آمدشان از حق الزحمه است . در حالیکه در دهه 1980 فقط بیست درصد درآمد از محل حق الزحمه بود .

اینرا می شود دید که بدهی های بخش مالی آمریکا در این بیست و چند سال گذشته - دوره ای که لیبرالیزاسیون ، فاینانشالیزاسیون و گلوبالیزیشن اتفاق افتاده- چنان رشدی کرده که پنج برابر بیشتر افزایش پیدا کرده است . در حالیکه در دهه ی 1980 بدهی های آمریکا در سکتور- بخش - مالی فقط بیست و یک درصد کل را تشکیل می داد- بدهی را در قیاس با کل تولید ناخالص آمریکا در نظر می گیریم - و یعنی در دهه 1980 بدهی های بخش مالی فقط بیست درصد تولید ناخالص آمریکا را تشکیل می داد، اما حالا و در سال 2007 بالای صد درصد تولید ناخالص آمریکاست . تولید ناخالص آمریکا حدود چهارده تریلیون دلار است . و حالا کل بدهی های آمریکا سیصد و چهل و هفت درصد تولید ناخالص آمریکاست . یعنی از رقمی در حد پنجاه و پنج تریلیون دلار صحبت می شد که بزرگترین فقره ی آن بدهیهای مالی هستند و بعد از آن بدهی های خانوارها هستند. البته اگر بدهی های دولت و " کورپوریشن های" غیر مالی را هم در نظر بگیریم به رقم پنجاه و پنج تریلیون دلار خواهیم رسید.

اگر این آمار وحشتناک را در نظر بگیرید خواهید دید که اینها مثل غده های سرطانی رشد کرده اند و به اقتصاد هم چندان ربط ندارند . این باعث شده که یک سلسله معاملات عجیب و غریبی اتفاق بیافتد که به این سفته بازیها دامن بزند و معلوم نشود که بدهی ها کجا هستند و دارایی ها کجا هستند!

حالا اگر بعد از این توضیحات به بحران کنونی برگردیم، در نتیجه فرو ریختن بخش رهن مسکن در آمریکا یکدفعه "پانیک" - *** در کل اقتصاد آمریکا ایجاد شد و از آنجا اقتصاد آمریکا در یک دنیای جهانی شده با کشورهای دیگر ارتباط دارد، یکدفعه بحران در همه جا گسترش پیدا کرد. یکی از کارشناسان فاینانس می گوید که زیاده های مسموم مالی معلوم نیست کجا مدفون هستند؟ بنابراین مثل اینکه چیز آلوده ای دارد جریان آب شده باشد. همه جا و در هر معامله ای که کسی با دیگری می کند، به این مشکوک است که نکند طرف ورشکست شده یا نکند که ورشکستگی هانی را نمایندگی می کند؟! و بنابراین است که یکدفعه "پانیک" ایجاد می شود و هیچکس به کسی اعتبار نمی دهد. و از اینجاست که بحرانی که از مسکن شروع شده بود به کل اقتصاد آمریکا و اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری رشد پیدا کرده و دارد جهانی می شود .

برابری : شما گفتید که بخش مالی چه نقش مخربی را بازی کرده و در واقع عامل اصلی بحران و گسترش آن است . ولی اگر سیستم مالی چنین نقشی دارد، اولاً چرا به آن امکان می دهند؟ و بعضی ها هم ادعا می کنند که این بحران در سیستم مالی ناشی از اشتباهات عده ای یا ناشی از اختلاس هانی بوده. آیا واقعاً دلیل گسترش بحران با این دامنه این اشتباهات یا اختلاس هاست ؟ و اگر نیست دلایل اینکه دولت ها و یا سیستم سرمایه داری امکان می دهد که سیستم مالی چنین عملکردهایی داشته باشد چه هست ؟

شالگونگی: حالا می بینید که همه از دست طمع کارها و سرمایه دارها و سفته بازان طمع کار داد می زنند. و حال آنکه این سفته بازاها کسانی بودند که به آنها " مستتراف یونیورس" - **** خداوندان جهان- می گفتند. آنچه در " لیمان برادرز" - ***** ورشکست شد و از بین رفت . در دوره ی جنگ داخلی آمریکا این " لیمون برادرز" اصلاً وجود داشت . حال است که این خداوندان جهان یکدفعه خاکستر شده اند . حالا دولت ها و مثلاً دولت " بوش " یا دولت " براون" که این دولت در دوره ی وزارت خزانه داری اش در انگلیس یکی از معماران سفته بازیها بوده، دارند همه ی کاسه کوزه ها را سر کسانی می شکنند که سفته بازی و طمع کاری می کردند. جالب این است که کار سرمایه دار نیست که سودش را افزایش بدهد و آنها کار عجیبی نکرده اند. دولت ها هم اشتباه نکرده اند . جالب توجه اینست که بعضی از فعالین رادیکال ، بعضی از تحلیل گران رادیکال و حتی چپ، دارند . صحبت میکند که همه اینها از نئولیبرالیسم ناشی شده است. اگر چه در این گفته حقیقتی وجود دارد که بله از نئولیبرالیسم ناشی شده و سیستم تنظیم مالی که بوجود آمده بود و نظارت دولتی فاینانس را به جهت خاصی هدایت کرد.

آشاره کردم که مثلاً خود " گرینس پن " - Alan Greenspan - رئیس فدرال بانک آمریکا بود که از سال 2000 نرخ بهره را پانین آورد و از سال 2001 نرخ بهره به زیر یک در صد رسید. از آن طریق بود که شیفتگی و جنون خرید مسکن را دامن زد. باید دید که آیا واقعاً اشتباه بوده است؟ یا اینها جنونی بوده است؟ خود این آدم حالا آمده و میگوید که ؛ بله بعضی ها زیاده روی هانی کرده اند. نه، اینطوری نیست! مساله این نیست که مثلاً اگر نئولیبرالیسم برداشته شود و برگردیم به جای دیگر قضیه بهتر خواهد شد. واقعیت عبارتست از اینکه ابتدا بایستی توضیح داد که خود نئولیبرالیسم اصلاً چرا بوجود آمد؟ یا خود فاینانس! این " انقلاب فاینانس" که میگویند از دهه 1970 بوده، اصلاً چطور بوجود آمد؟ چرا بوجود آمد؟ جنون بود؟ نه جنون نبود! اشتباه بود؟ نه، اشتباه نبود!

نکته کلیدی اینست که در سرمایه داری اساساً، سرمایه گذاری برای پاسخ دادن به نیازهای مردم نیست. سرمایه داری را اگر بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم و اگر تعبیر مارکس را در نظر بگیریم، عبارتست از غلبه ارزش مبادله بر ارزش مصرف. سرمایه دار

علاقتمند نیست که بداند من به لباس احتیاج دارم یا نه! گرسنه هستم یا نه! بلکه علاقه مند است به اینکه در قیال تامین آن لباس یا غذا، چقدر سود میبرد. علاقه مند نیست که در حوزه های اخلاقی و مولد سرمایه گذاری کند. اگر لازم باشد در حوزه های قمارخانه ها یا در فاحشه خانه ها فعالیت میکند. میبینید که حالا سکسی که راه انداخته اند - در واقع بردگی جنسی ای که راه انداخته اند - این همه زنها را خرید و فروش میکنند ، سرمایه داران "شریفی" پشت آن هستند! کازینوها، فاحشه خانه ها و قاجاق آدم را همین سرمایه داران راه انداخته اند. این دلیل دارد؛ سرمایه دار جانی سرمایه گذاری میکند که سود آور باشد.

در سرمایه داری واقعیت اینست که اگر در جاهانی امکانات سرمایه گذاری سودآور بسته شود، [سرمایه] باید به جانی برود (نه اینکه نیازهای مردم ایجاب کرده باشد) که سود آوری هست. بنابراین، سرمایه از کشورهای آمریکا آلمان و انگلیس فرار میکند و به آسیای شرقی میروند. بعضی ها ممکن است توجه نکنند و بپرسند که آیا رهبران [ایالات متحده] آمریکا منافع خودشان را در نظر نمی گیرند؟ رهبران [ایالات متحده] آمریکا قبل از هر چیز به طبقه خودشان پاسخگو هستند و نه به مردم آمریکا. تصادفاً یکی از دلایلی که سرمایه از آمریکا فرار میکند و به آسیای شرقی میروند، برای شکستن مقاومت خود مردم آمریکا، آلمان و یا انگلیس است. چرا که اگر سرمایه داری سیال نباشد و در محل خودش بماند، مجبور است که در مقابل کارگر بایستد و بالاخره زیر فشار [طبقه] کارگر مجبور است امتیازاتی بگذرد و یک سلسله امتیازاتی بدهد. منتهی وقتیکه فلکسیبیلیته - Flexibilité نرمش پذیر - وارد بازار کار میشود و کار را می شکنند و کارهای تمام وقت را از بین میبرند و کارهای قراردادی مینا قرار میگیرند و قراردادهای موقت غلبه پیدا میکند؛ تصادفی شدن کار در کشورهای سرمایه داری هست. همان که " فراروس" میگوید - کنژانکشین - Conjunction - یعنی اینکه کاری ممکن است امروز باشد و فردا نباشد.

در واقع حق کار از بین رفته است و امکان اشتغال کامل از بین رفته است. در چنین شرایطی، قدرت خرید کارگر از بین میروند. کسی که مزد و حقوق بگیر است، وقتیکه در آمدش پانین بیاید، چطور میتواند مصرف کننده باشد؟ وقتیکه بازارهای مصرفی بسته شود، سرمایه میروند به سمت بازارهایی که قدرت خرید دارند. در سرمایه داری، همیشه مسأله تقاضا - بقول "کینز" - مسأله تقاضای موثر است. تقاضایی که پشت آن پول وجود دارد. اگر کارگر درآمد کافی نداشته باشد نمی تواند خرج کند. مثلاً در ایران این را خیلی خوب میشود دید.

وقتیکه چنین است باید سرمایه جانی برود که درآمد های بالا هست و برای برآوردن خواسته ها و نیازهای آنها باید سرمایه گذاری کند. اینجاست که یکی از بخش هانی که امکان میدهد سرمایه گذاری سود آور باشد، مثلاًحالا، صنایع جنگی هستند که در [ایلات متحده] آمریکا بیداد میکنند. در آمریکا میگویند که صنایع وابسته به نظامی گری، در سال گذشته، بالای یک تریلیون دلار اعتبار دریافت کرده است. یعنی روی این صنایع سرمایه گذاری شده است. در اینجا، سرمایه گذاری ها سودآور است، چون پشت خریدارشان دولت است. میخرند و امکانات تخریب بوجود میآورند که دنیا را بهم بریزند. در جاهای دیگر همین سفته بازیهاست.... در واقع یکی از وظائف سفته بازیها، توزیع مجدد به نفع بالایی ها است. مثلاً به کارگری که شاغل است، دستمزدی میدهند، منتهی میگویند که بیاید و برای خودش صندوق بازنشستگی خصوصی باز کند. بعداً همین صندوق بازنشستگی خصوصی، یکدفعه در نتیجه سقوط اعتبارات، بخشی از دارایی شان را از دست دادند.

در همین مدتی که سقوط در سیستم مالی [ایلات متحده] آمریکا اتفاق افتاده است، سی در صد کل داراییهای صندوق بازنشستگی اتحادیه های کارگری آمریکا، مینای خودشان را از دست داده اند. یعنی اینکه کسانی که قطره، قطره پولشان را جمع کرده بودند در واقع ضرر کردند. یا اینکه مثلاً پولی را به خیلی ها میدادند که صاحب خانه شوند. جالب است که در حالیکه از دهه 1970 دستمزدهای واقعی در آمریکا ثابت مانده است، اما، میزان مصرف در بدهی های رهن - و فقط در دهه اول هزاره اخیر - هفتاد و پنج در صد بالا رفته است. هفتاد و پنج در صد!! در حالیکه از درآمد قابل استفاده هر خانوار- یعنی آن مبلغی که پس از خرج نیازهای

اصلی زندگی باقی می ماند - بالای سیزده در صدش برای بهره رهن خرج میشود.

این خانوارها با رنج و زحمت، قطره قطره جمع میکنند که صاحب خانه بشوند، اما، یکدفعه قیمت خانه ها که بطور وحشتناک و در نتیجه سفته بازی ها بالا رفته بود، سقوط میکند و آنها [خانواده ها] خود را ورشکست میبینند! در حالیکه در کنار این، چیزهای دیگری هم هست؛ خیلی ها امکانات گرفتن اعتبار را نداشتند، قرارداد رهن می بستند، که همان "سایریم" یا زیر معیار اعتبار دادن است (و آن اینست که با در صد پانینی به آنها اعتبار رهن داده اند ولی قرار گذاشته اند که در شرایطی که نرخ بهره بالا برود، درصد این بهره هم بالا برود) حالا که در نتیجه بحران نرخ بهره بالا رفته است، آنها هیچکدامشان قادر به پرداخت قسط بهره هایشان نیستند. در چنین شرایطی معلوم است که خانه هایشان را مصادره میکنند. در واقع ورشکستگی از هر طرف بر سر طبقات پانین و متوسط می ریزد.

از همین جا است که توزیع مجددی اتفاق می افتد. هم چنین، بخش بزرگی از این بدهی ها را گردن جهان سوم می اندازند. عواقب این را بعداً خواهیم دید و جداگانه باید صحبت شود.

اگر در یک جمله بخواهم بگویم اینست که؛ سرمایه داری امکان جذب سرمایه گذاریهای مولد را در جاهای مختلف کشورهای پیشرفته و جا افتاده سرمایه داری را بر روی خودش بسته است. در واقع چون در اینجا نمیتواند سرمایه گذاری کند در صنایعی (صنعت بعنوان شاخه اقتصاد) و شاخه هائی سرمایه گذاری میکند که به بهبود شرایط زندگی اکثریت عظیم مردم ارتباط ندارد. بنابر این یک چیز انگلی بوجود می آید.

حالا این بحران مالی بیش از هر وقت دیگر آن خصلت انگلی بودن سرمایه را که مارکسیست ها و بویژه " لنین" در اوائل قرن بیستم روی آن تاکید میکردند، نشان میدهد.

یک نکته را خیلی روشن باید گفت، که مارکس در کتاب کاپیتال اش - سرمایه - میگوید که بزرگترین مانع بر سر راه سرمایه، خود سرمایه است. سرمایه، امکان سرمایه گذاری های مولد را در اقتصاد های پیشرفته بر روی خودش مینهد و بنا براین به یک سلسله فعالیت های انگلی و در جاهائی که مخرب هستند، هجوم میبرد.

بنا بر این است که میگویم، با روی آوردن به نقد نئولیبرالیسم، مشکلی حل نخواهد شد. نه اینکه نئولیبرالیسم نباید مورد حمله قرار بگیرد، که حتماً باید قرار بگیرد، ولی، نئولیبرالیسم یک روزی نبود و به وجود آمده است. نه اینکه بلاهت این رهبر سیاسی و یا آن یکی بانکدار آنرا بوجود آورده باشد! نه! این نیاز سرمایه داری بود که چیزهائی را بوجود بیاورد که مفرهائی سود آور برای سرمایه گذاری پیدا کنند.

تاکید میکنم؛ سرمایه گذاری سودآور! و این سرمایه گذاریهای سودآور را ابداع کردند، اختراع کردند و در جاهای دیگر بوجود آوردند. این هم از هر طرف مانعی شده بر سر راه خود سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که به دنیای سوم گسترش پیدا میکند و بار خیلی از مصیبت هایش را هم بر روی جهان سوم خواهد انداخت.

برابری : با تشکر از اینکه به سنوال های ما جواب دادید. امیدوارم که در بخش های بعدی این گفتگو، به چشم اندازهای این بحران مالی و عواقب اش و تأثیرات آن بر کار و زندگی مردم زحمت کش و طبقه ی کارگر جهانی بپردازیم.



در دفاع از فعالین کارگری و آزادی زندانیان سیاسی

تهاجم گسترده رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی علیه فعالین جنبش کارگری، زنان، دانشجویان و مردم آزادیخواه روز به روز گسترش بیشتری پیدا کرده است و هر روز تعداد بیشتری از فعالین و مبارزین سیاسی به سیاهچالهای رژیم انداخته شده و تحت شکنجه و اعدام قرار می گیرند. این در حالی است در سایه حاکمیت سیاه این حکومت سرمایه‌داری؛ فقر، گرانی کمرشکن و تورم سرپای جامعه ایران را فراگرفته و ابعاد روبه گسترش آن در اثر عواقب بحران سرمایه‌داری و محاصره اقتصادی منتج از کشمکش اتمی رژیم با قدرت های امپریالیستی و متحدان آنها، زندگی کارگران و مردم زحمتکش را با مخاطرات جدی تری مواجه ساخته است.

رژیم جمهوری اسلامی با هدف ایجاد رعب و وحشت در صفوف طبقه کارگر و سایر جنبشهای اجتماعی، رهبران و فعالین این جنبشها را به محاکمه کشیده، زندان می کند و مورد ضرب و شتم، شلاق و شکنجه قرار داده است. جمهوری اسلامی با اینکار در نظر دارد که روند ایجاد تشکلات توده ای و طبقاتی کارگران، بزرگاری جمعیت مستقل و اعتراضات کارگری و سایر حرکتیهای مبارزاتی و نفوذ جریان چپ و رادیکال در این جنبشهای اجتماعی را با مشکل روبرو نموده و از افزایش قدرت مبارزاتی طبقه کارگر جلوگیری نماید.

اما، مبارزات گسترده طبقه کارگر، حرکت شوکه‌مند دانشجویان چپ و آزادیخواه، تلاش مبارزین جنبش رهائی زن و سایر فعالین آزادیخواه و زندانیان سیاسی به حکومت ضد کارگری جمهوری اسلامی نشان داده است که روند رو به رشد اعتراضات وسیع توده ای در ایران قابل برگشت نیست و تشدید امواج سرکوب، دیکتاتوری و شکنجه و زندان کارگران مبارز، طبقه کارگر و سایر جنبشهای اجتماعی را مرعوب نخواهد ساخت.

نمونه‌هایی از سرکوب پلیسی و کارنامه سیاه رژیم در برخورد به فعالین کارگری و زندانیان سیاسی در دوره اخیر به شرح زیر است:

- افشین شمس قهفرخی از فعالین "کمیته هم‌انگهی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری" و دبیر "انجمن کاریکاتوریستها" از سوی مأموران امنیتی رژیم در محل کار خود در شهرستان الیگودرز در تاریخ سیزده مه تیر ماه 1387 دستگیر و روانه زندان اصفهان شده و اخیراً در بیدارگاه رژیم به تاریخ 1 نوامبر به یک سال زندان محکوم شده است.

- منصور اساتلو، فعال کارگری و رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه از تاریخ 10 ژوئیه 2007 ربوده شده و اکنون با صدور پنج سال حاکم زندان، در شرایط دشوار جسمانی در زندان بسر می برد. و همچنین 5 نفر دیگر از اعضای هیئت مدیره این سندیکا به احکام سنگین 6 تا 14 ماه زندان محکوم شده اند.

- هیئت مدیره سندیکای کارگران هفت تپه به اتهام غیرقانونی بودن تشکیل سندیکا مورد تهدید و تحریم مذاکره واقع شده اند. این در حالی است که این سندیکا علیرغم فشار نیروهای سرکوبگر رژیم در یک مجمع عمومی 1000 نفری از جانب کارگران تشکیل شده و اعضای هیئت مدیره آن انتخاب شده اند.

- هاتا عبدی، فاطمه (ویدا) دهقانان و زینب بایزیدی، روناک صفازاده، شهناز غلامی، حمیده نبوی و دهها نفر دیگر از فعالین جنبش زنان به جرم مبارزه علیه قوانین قرون وسطایی رژیم، دستگیر شده و روانه زندان گردیده اند.

- شماری زیادی از مبارزین چپ جنبش دانشجویی و معلمان مبارز و سایر فعالین سیاسی، فرهنگی را در زندان اسیر کرده و تعدادی از آنها به اعدام محکوم شده‌اند. از جمله این فعالین فرزاد کمانگر، کمال شریفی، فرهاد حاج میرزایی، صدیق مینایی، فرهاد وکیلی، عنان حسن پور، هیوا بوتیمار، انور حسین پناهی، ساسان بیابانی، محمد صدیق کیبوندن، محمد علی منصوری، علی سارمی، میثاق یزدان نژاد، محسن نامری، ارسلان اولیایی و..... می باشند.

زنان و مردان آزادیخواه! سازمانها و نهادهای چپ و کارگری!

برای آزادی افشین شمس، منصور اساتلو، فرزاد کمانگر، زنان مبارز، دانشجویان چپ و سایر زندانیان سیاسی، و لغو احکام اعدام، مبارزه متحدانه جنبش کارگری و سایر جنبشهای پیشرو و حرکتیهای انقلابی در داخل ایران به‌مراه همبستگی بین المللی و حمایت و پشتیبانی شما هم‌زمان کارگر و افکار مترقی و انسان دوست در کشورهای مختلف می‌تواند رژیم جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادار نماید.

مدافعان طبقه کارگر! حامیان آزادی و برابری انسانی!

بگذار همصدا با اعتراض گسترده کارگران و جنبشهای آزادیخواهانه در ایران، بطور یکپارچه و سراسری صدای اعتراض و انزجار خود علیه خفقان و دیکتاتوری جمهوری اسلامی را به گوش جهانیان رسانده و آزادی بدون قید و شرط همه فعالین کارگری و آزادیخواهان زندانی شده و لغو احکام اعدام صادر شده را خواستار شده و نهادهای انساندوست و مراجع بین المللی را به حمایت و همبستگی جدی با این خواستها، فرا بخوانیم.

"کمپین دفاع از فعالین کارگری و زندانیان سیاسی در ایران" در راستای تحقق خواست های اعلام شده، تظاهراتی را تدارک دیده است. ما همه شما را به شرکت

در این تظاهرات دعوت مینمایم : **شنبه 6 دسامبر 2008 ساعت 13:00**

کمپین دفاع از فعالین کارگری و زندانیان سیاسی در ایران

جریانات و نهادهای شرکت کننده در این حرکت:

- 1- حزب کمونیست ایران
- 2- سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر (واحد استکھلم)
- 3- کانون زندانیان سیاسی در تبعید
- 4- انجمن حق زن
- 5- کمیته " کمپین نه به جمهوری اسلامی ایران، نه به جنگ " در استکھلم

بی بی سی، "عطسه آمریکا" و یادی از چرچیل

حتی حالا هم 57 درصد سفید پوست های آمریکا به مک کین رای داده اند.

روشنگری: در روزهای بعد از اتمام انتخابات آمریکا، یکی از ستون های نویس های ویسایت فارسی بی بی سی مطلبی داشت تحت عنوان "عطسه آمریکا و انشاء نویسی ها". آقای طوسی نویسنده مطلب با یادآوری این نکته که وقتی آمریکا عطسه کند، بقیه ذات الریه میگیرند، می نویسد: "پس حالا که "عطسه آمریکا" چنین تأثیری در دنیا دارد، هر چیزش باید در همه چیز دنیا خیلی تأثیرها داشته باشد، مخصوصاً انتخابات ریاست جمهوری که در مقابل "عطسه"، آدم را به یاد "وبا" و "طاعون" می اندازد!"

بگذریم از اینکه در مقابل بیماری های فعلا موجود آمریکا مثل بحران مالی، کسر بودجه، کابوس لشکرکشی های خونین به آسیا و کشتار و آوارگی چندین میلیونی و امثال آن کمترین چیزی که ممکن است ویا و طاعون را تداعی کند، انتخابات است. [که ضمناً هزار بار بلکه میلیون ها بار بهتر است تا طاعون و وبای استبداد].

اما از اینها گذشته، انتخابات آمریکا ذهن آقای طوسی را به دلیل زیر مشغول کرده است:

"آنوقت چیزی با این همه اهمیت و این همه تأثیر، خودش به چی بند است؟ بله، به چند تا سخنرانی! و متن این سخنرانیها را کی می نویسد؟ همان کسی که نامزد ریاست جمهوری می شود؟ خیر، آنها را چند تا "انشاء نویسی" سر قلم می روند که دستمزد یا درواقع "فکر مزد" کلماتی هم می گیرند. "سخن نویسی"، یعنی نوشتن یک مشت حرف مفت و فریبنده برای انواع سخنرانیها، از جمله برای "دولت مردها" و "دولت زنها" سالهاست که رواج پیدا کرده است."

درست است، حق با بی بی سی است. نه فقط سخن ریس، ها نقش مهمی در سیاست بزرگان بازی میکنند، بلکه خیر ریس ها، طراحان لباس، آرایشگران، صحنه پردازها، دکور سازها، مدیر تبلیغات ها، نقد نویسان، طنزنویسان، نکته نویسان، کاریکاتوریست ها و روزنامه نگاران مزدبگیر، رسانه ها و خیلی های دیگر در انتخابات، و نه فقط در انتخابات بلکه در سیاست جریان حاکم نقش بازی میکنند، و راستش بخش اعظم کار آنها همانطور که آقای طوسی فرموده اند، فریب افکار عمومی است. حتی آن صحنه ی رفتن اوباما به سالن تمرین با لباس ورزشی در کله سحر روز بعد از انتخابات که عکس هایش مکرر چاپ شد، بدون برنامه ریزی قبلی نبود. این نکته ای است که دیگر بر خود آن "افکار عمومی" هم که فریب میخورد پنهان نیست.

اما جان کلام نکته نویسی بی بی سی چیز دیگری است. به بقیه مطلب توجه کنید:

"یک آه و هزار افسوس! دیگر آن دوره گذشت که نخست وزیر می مثل "چرچیل" واقعاً سیاستمدار بود و هر جا و دربار هر چیز سخن می راند، فکر و سخن خودش بود، آدم کوکی نبود، و بعد از مرگش، سخنرانیهایش، که به اصطلاح صفحات درخشانی از تاریخ بریتانیاست، در هشت جلد چاپ شد و برای تاریخ شش جلدی جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۴ جایزه "نوبل" گرفت."

هان! پس این آقای چرچیل که سخنرانی هایش، صفحات درخشانی از تاریخ بریتانیا است و از متونی ما هم مطول تر و هشت جلدی شده و یک جایزه نوبل هم بر نبوغ اش مهر تایید زده است، باید کسی باشد که برخلاف سیاستمداران کنونی لازم است به حرف هایش خوب گوش بدهیم و آنها را وسیعاً تبلیغ کنیم تا مردم با ایده ها و سیاست هایی خوب بگیرند که، صفحات درخشانی تاریخ، کشوری را رقم زده است که اقتاب در امپراتوری اش غروب نمی کرد، و بیخود نروند و رای شان را به کسانی بدهند که انشاء های خوب دیگران را میخوانند.

ما یکی از این سخنان مشعشع و تاریخ ساز را انتخاب میکنیم منبع: سنیز بنیادگرایان. طارق علی، انتشارات ورسو. چاپ اول، صفحه 92. خوب گوش کنید:

"من معتقد نیستم سگ توی آخور، حق نهایی را بر آخور دارد، هرچند که زمان درازی توی آن جا خوش کرده باشد. من چنین حقی را تایید نمی کنم. مثلاً من با این نظر موافق نیستم که به سرخ بوستان آمریکا، یا مردم سیاه پوست استرالیا ظلم شده است. من نظر کسانی را که معتقدند در مورد این مردم خطایی صورت گرفته بر این اساس رد میکنم که یک نژاد قوی تر، نژادی از درجات به مراتب عالی تر، یا به سخن بهتر نژادی به مراتب عاقل تر آمده و جای آنها را گرفته است."

این سخنان، تاریخ ساز، را آقای چرچیل در سال 1937 نوشته است، یعنی درست همان زمانی که نازی ها به نام، نژاد قوی تر، به مراتب عالی تر و عاقل تر، برای لایروبی، اروپا و سراسر جهان از نژاد های، پست تر، آماده می شدند. البته نازی ها هم با نظر کسانی که به مردم قربانی حق میدادند موافق نبودند زیرا این مردم را مثل سگ های ولگردی میدیدند که در این مراتع سر سبز برای خود جا خوش کرده بودند و به دلیل سابقه اقامت ادعای حق هم میکردند، در حالیکه "یک نژاد قوی تر" نژادی از درجات به مراتب عالی تر و عاقل تر، آمده بود و از این مراتع به شیوه، عاقلانه، تری استفاده میکرد.

چرچیل این سخنان را خطاب به کمسیون تحقیق Peel نوشت. کمسیون در رابطه با سرکوب اولین خیزش بزرگ دهقانان مظلوم فلسطینی که به شیوه ای هراس آور از خانه و کاشانه خود رانده میشدند، تشکیل شده بود. شورش توسط 25000 سرباز انگلیسی و با همکاری نیروهای جنیش صهیونی به شیوه ای خونین سرکوب شده بود.

چرچیل فقط پاکسازی و سرکوب فلسطینی ها را که برای سیاست روز انگلستان اهمیت داشت و به ابتکار دولت این کشور و در پی الزامات سیاست امپراتوری اتخاذ شده بودتایید نمیکند، بلکه اساساً و به عنوان یک اصل ارزشی از سرکوب، نژادهای پست تر، توسط نژادهای برتر، و انتقال حق نهایی در مورد مناطق مسکونی و دارایی های نژادهای پست تر، به نژادهای عالی تر، دفاع میکنند، حال این سرکوب بومیان سرخ پوست و سیاه پوست آمریکا توسط مهاجران اروپایی باشد یا بومیان استرالیایی و علتش هم روشن است. صفحات زیادی از تاریخ انگلستان مخصوصاً در، بریتیش راج، یا در همه قاره های جهان به اینگونه "ارزش ها" و سخنرانی های درخشان، نیاز دارد.

به راستی نه فقط هشت جلدی ها، بلکه همان چند جمله این ابر مرد انگلیسی، "تاریخ ساز" بودند:

آیا کودتای 28 مرداد بر پایه همین نوع ارزش های درخشان صورت نگرفت؟ بالاخره هرچه بود ایرانی ها اگرچه سال ها بر سر چاه نفت جا خوش کرده بودند ولی حق نهایی بر این آخور با آنها نبود، با نژاد برتر هم جنس آقای چرچیل بود. و بعد آیا مردمان دیو گو گارسیا بر پایه همین استدلال نبود که از این جزیره پاکسازی شدند، زیرا مردمانی از نژاد برتر به این نتیجه رسیده بودند که جزیره ای که، نژاد پست، و سیاه ساکن این جزیره به چراگاه خود تبدیل کرده بوداست، برای پایگاه نظامی مناسب تر است و مردمانی بازم "زرنگ تر" از آمریکایی ها یا به قول آقای چرچیل از نژادی به مراتب بیشتر Worldly wise به این نتیجه رسیده بودند که با فروختن این چراگاه، با یک تیر چند نشان میزنند.

چرچیل در سخنرانی ها و انشاء ها و البته سیاست های تاریخ ساز، خود، سرکوب فلسطینی ها و تاریخ خونین استعمار و اشغال را با همان استدلال توجیه میکرد که هیتلر کشتار میلیون ها یهودی، کولی، کمونیست و دگر اندیش را.

آدم فکر میکند به راستی اگر هیتلر پیروز شده بود، آیا عده زیادی انشاء نویس بسیار با استعداد، امروز به تمجید "هشت جلدی های تاریخ ساز" او مشغول نبودند و به تاریخ 6 بلکه 60 جلدی اش جایزه نوبل اعطا نمیکردند؟ آیا به جز اقلیتی منزوی، که با منافع خود لچ، کرده و با تاریخ نگاری حاکم در می افتند، کسی به فکر محاکمه یا حتی نقد او به خاطر کشتارهای هولناکی که صورت داده بود، می افتاد؟

انشاء ها اهمیت دارند...

شاید هیاهوی بسیار انتخابات آمریکا و صحنه سازی های فریبنده ی آن نکته نویسی بی بی سی را خسته و دلزده کرده باشد، ولی بهتر است به چند نکته توجه باشد:

یک: آری دستگاه دولت سرمایه داران بسیار پیچیده تر و سازمان یافته تر و کارآتر شده است. حالا دیگر به نبوغ خاصی برای سیاستمدار شدن در دولت بورژوا نیازی نیست. سرمایه داران دولت خود را بر پایه شبکه قدرت بسیار پیچیده ای اداره میکنند، و اغلب، ولی نه همیشه، میتوانند بر پایه سازماندهی استعدادهای برجسته در انشاء نویسی و ده ها رشته دیگر حتی ریگان را به عنوان قهرمان دوران ساز، معرفی کنند. در اغلب موارد استعدادهایی که در شبکه نامریی کار میکنند، در حرفه خود بسیار برجسته تر از قهرمان جلوی صحنه هستند.

به هر حال این، پیشرفت، در سازماندهی است و به خودی خود جای تاسف ندارد. اندکی هم مایه خوشحالی است که به هر حال جمع جای فرد را میگیرد و بشر کم کم می فهمد برای انجام کارها به قهرمان و نابغه و ناجی نیازی نیست، یک جمع با کفایت بهتر از هزار نابغه کار میکند. اما آنچه تاسف بار است نکته زیر است:

ادامه بن بست در پرونده هسته ای ایران

* رژیم جمهوری اسلامی با ادامه پافشاری بر غنی سازی اورانیوم به جای خنثی کردن فشارهای اقتصادی که روز به روز وضعیت زندگی مردم را طاقت فرساتر کرده است، عملاً در خدمت اهداف تهدیدآمیز و خطرناک آمریکا، از تشدید تحریم اقتصادی کشور تا جنگ قرار گرفته است.

روشنگری: گزارش جدید البرادعی، همچنان که واکنش تهران به این گزارش در هر زمینه ای دچار عدم شفافیت باشد در یک زمینه جای تردیدی باقی نمی گذارد: رژیم جمهوری اسلامی، بحران بزرگ اقتصادی غرب و بویژه آمریکا، شکاف های پدید آمده در میان کشورهای گروه پنج بضافه یک بویژه در رابطه با جنگ در گرجستان و مساله استقرار موشک های آمریکایی در لهستان و بی اعتباری گسترده بوش در میان افکار عمومی داخلی این کشور را به ابزارهایی برای ادامه سیاست ماجراجویانه و مخرب امتناع در زمینه پرونده هسته ای ایران تبدیل کرده است. البرادعی در گزارش خود با صراحت تأکید کرده است که هیچ پیشرفت جدی در تحقیقات آژانس در باره ماهیت برنامه ای اتمی ایران بوجود نیامده و تهران همکاری نکرده است. و سلطانیه نماینده رژیم در آژانس بر این عدم همکاری با صراحت مهر تأکید کوبیده و انتظارات آژانس را "انتظاراتی فراتر، غیرمعمول و غیرقابل اجرا" خوانده است.

آنچه از نظر رژیم "غیرمعمول" دانسته شده است "مطالعات ادعایی" است که در واقع مجموعه ای از اطلاعات جاسوسی است که پس از حل و فصل مجموعه ای از سوالات و ابهامات در جریان گفتگوهای فشرده تهران و آژانس به طور عمده از سوی آمریکا در اختیار آژانس قرار داده شد تا راه برای تشدید فشار بر تهران همچنان باز بماند. محور دیگر که رژیم آن را "نامعقول" می داند اجرای پروتکل الحاقی است که اجازه بازرسی سرزده از تاسیسات هسته ای ایران را برای کارشناسان آژانس هسته ای مهیا می سازد. توقف اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی از سوی رژیم پس از ارسال پرونده به شورای امنیت صورت گرفت.

با این حال نگاه به پشت صحنه همین دو مورد مشخص که پایه گزارش جدید منفی البرادعی است جای تردیدی باقی نمی گذارد که معضل اصلی همچنان همان است که از اول بود: آمریکا خواستار قطع غنی سازی اورانیوم ایران و پایان دادن به هر گونه فعالیت و تلاش در این زمینه است و چون رژیم به این خواست تن در نمی دهد هر بار انبوهی داده های جدید برای باز گذاشتن راه فشار بر رژیم تحویل آژانس می دهد. و بعد آژانس داده های جدید را مطرح می کند و رژیم امتناع می کند و بعد البرادعی گزارش می دهد و ابراز نگرانی می کند. و همین داستان دوباره و دوباره تکرار می شود. بحران موجود در پرونده هسته ای ایران اساساً نتیجه بحران در روابط ایران و آمریکاست و قبل از این که آژانس و سردبیرش با گزارش های دوپهلوی و ابهام آمیزش بتواند آن را حل کند، باید این روابط تغییر کند. اوپاما اگر چه با شعار "تغییر" بر سر کار آمده است اما نه تنها همان فورمول معروف جمهوریخواهان مبنی بر بودن "دو گزینه روی میز" ولو با تأکید لفظی بیشتر بر دیپلماسی را مطرح می کند، بلکه تفاوتش با تیم کنونی این است که تمایل دارد محاصره اقتصادی ایران را بر اساس روش های موثرتر به کار ببندد؛ امری که تجربه نشان داده است که جمهوریخواهان با تکیه یک جانبه بر سیاست چماق و تهدید تاکنون در آن موفقیت درخشانی نداشته اند و از سوی دیگر همین تجربه حداقل در مورد عراق نشان داده است که تحریم ها می تواند حداقل باعث قتل عام نیم میلیون نفر انسان بیگناه شود. از سوی دیگر "تغییر" مورد نظر رژیم که در نامه تبریک احمدی نژاد به اوپاما نیز بمورد اشاره قرار گرفت، از جنس پذیرش حق موجودیت رژیم و دادن امتیاز واقعی بدون قطع غنی سازی اورانیوم است.

در متن چنین وضعی گزارش جدید البرادعی فقط یک معنا دارد: رژیم جمهوری اسلامی بر غنی سازی اورانیوم همچنان پافشاری می کند و با همین سیاست به جای خنثی کردن فشارهای اقتصادی که روز به روز وضعیت زندگی مردم را طاقت فرساتر کرده است، عملاً در خدمت اهداف تهدیدآمیز و خطرناک آمریکا، از تشدید تحریم اقتصادی کشور تا جنگ قرار گرفته است. 30 آبان 1387

مشروح گزارش البرادعی را در لینک زیر بخوانید:
متن کامل گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ایران را می توانید در سایت اینترنتی روشنگری ملاحظه نمایید.

دو: این دستگاه پیشرفته در ماهیت همان سیاستی را ارائه میدهد که چرچیل روزگار سپری شده: اجرای سیاست های غیرمردمی در خدمت منافع قشری ممتاز، این جوهر سیاست نظام سرمایه داران و بازاریان تغییر نکرده است. این مایه تاسف است که درخشان ترین استعدادهای را به مزدبگیران و خدمه چنین نیروی سودجو و ستمگری تبدیل میکنند، اما تاسف بار تر دوام حاکمیت خود این سیاست است و همین است که باعث شده نقد راستین امثال چرچیل ها وارد ادبیات حاکم بر جهان نشده باشد.

سه: درست است که این دستگاه پیچیده و پیشرفته، پدیده زیبایی مثل دمکراسی سیاسی را از درون فاسد میکند و میتواند چنان در اوضاع دستکاری کند که مردم را با رضای خودشان به قبول سیاست هایی وارد کند که در رژیم های استبدادی اعم از سلطنتی، فقهاتی، نظامی و هر نوع دیکتاتوری فقط با زور و سرکوب امکان پذیر است، و یا در موارد مکرر مثل همین انتخابات آمریکا بسیاری از مردم را در برابر دو راهی بد و بدتر قرار میدهد.

ولی ...

نباید از خاطر برد، که روزی چرچیل میتوانست بدون اینکه احساس شرم کند از همان استدلال های هیتلر برای توجیه سیاست های امپراتوری استفاده کند، امروز دیگر آنها نمی توانند. امروز مجبورند بهترین انشاء نویسان را به خدمت بگیرند تا روی سیاست های زشت شان را با الفاظی و ارزش هایی پوشش دهند و پنهان کنند که مردم را به آنها معتقدند. به عبارت دیگر مردم در حوزه های زیادی ارزش های شان را به آنها تحمیل کرده اند. و بدا به حال آن دیکتاتورها که حتی امروز هم مثل دیروز، مثل چرچیل، مثل امرای عصر شترچرانی حرف میزنند و عمل میکنند. زیرا سقوط آنها حتمی است. دیر میشود، دور نمی شود.

آری انشاء ها اهمیت دارند. نه به خاطر انشاء نویس ها، نه به خاطر انشاء خوان ها، بلکه به خاطر آنکه انشاء ها نشان میدهند که "پایینی ها" تا کجا جلو رفته اند و "بالایی ها" را تا کجا عقب رانده اند.

وقتی بالایی ها مجبور می شوند در بساط مردم بازی کنند، مردم فقط بازی، نمی خورند، بازی هم می دهند. و در انتخابات ها.. چه بسا که ارزش های خودشان را تحمیل میکنند، هرچند نه آدم خودشان را. مثل همین انتخابات آمریکا، که مکرر و مکرر شنیده ایم: اگر اوپاما خوب نیست، پیروزی اوپاما خوب است.

زیرا رای اکثریت مردم آمریکا و خواست اکثریت مردم جهان، تایید آینده اوپاما - که هنوز شناخته شده نیست - نبود، رای به گذشته ای بود که با ریشه های متعدد به قریبانیان نژاد پرستی و استعمار وصل میشد. در جریان مبارزه انتخاباتی آمریکا چند وبسایت مدافع راست ها، محافظه کاران و نژادپرستان عکس های جوانی مک کین و اوپاما را کنار هم گذاشته بودند، مک کین در لباس آن مامور بمباران ویتنام و اوپاما در لباس محلی کنیا و نوشته بودند: به کدام تاریخ، به کدام گذشته رای میدهید؟

رای مردم اگر نمیتواند در مورد آینده داوری کند، اما علیه این پیشداوری هاست و این اهمیت دارد. فراموش نکنیم حتی حالا هم 57 درصد سفید پوست های آمریکا به مک کین رای داده اند.

یک ویلاگ نویسی روی همان عکس جوانی مک کین و اوپاما نوشت اگر بازم به اوپاما رای میدهد با کون تان فکر میکنید.

مردم با "سر" بورژوازی فکر نکردند، بلکه سرمایه داران سرشان را تا نشیمن گاه مردم پانین آوردند تا بتوانند " انشاء های زیبا" بنویسند.

هیچ ناظر سیاسی مستقل و مردمی از ارتباط نزدیک اوپاما با وال استریت و ظهور یکی از آن، توافق های جمعی، پوپولیستی که در آن بالایی ها خود را به پایینی ها نزدیک میکنند، غافل نیست. و از خطراتی و تهدیدهایی که چنین پوپولیسمی در بردارد مخصوصاً برای ایران. و نیز از نفوذ و نقش لابی اسرائیل در آمریکا.

اما واقعیات مزبور این حقایق را نفی نمی کند:

...که دیگر چرچیل ها نمی توانند رسماً و علناً از نژادپرستی دفاع کنند و مدافعان آنها مجبورند برخی از " انشاء" های زشت و وقیحانه "قهرمانان" خود را پنهان کنند تا به دست فراموشی سپرده شود،

... که "انشاء های زیبا"ی بالایی ها زیر نفوذ مردم و حرکت تاریخی شان نوشته میشود و مردم از این طریق است که به تدریج تاریخ را به جلو می برند و حتی واپسگرایان حاکم را وادار به قبول ارزش های خود می کنند، ... و اینکه نسل های فردا از این جایگاه و نه از جایگاهی که چرچیل و هیتلر بر آن تکیه زده بودند، اوپامای فردا را مورد قضاوت قرار خواهد داد. 1 آذر 1387

بیکاری در ایران اوج میگیرد!

رسول آرام

ارزش نفت در ماههای گذشته بشدت سقوط کرده است. چنانکه خبر گزاریها اعلام کرده اند قیمت یک بشکه نفت در سه ماه گذشته از 147 دلار اکنون برای ایران به پانین تر از 55 دلار رسیده و حتی به این قیمت هم نمیتوان چنان اطمینان کرد. از این روست که سازمان جهانی پول در اوائل اکتبر سال جاری در یک گزارش اعلام کرد اگر قیمت نفت به همین صورت بماند و یا بیشتر از حالا افت کند منتظر فاجعه ای غیر قابل کنترل خواهیم بود که دامن کشورهای صادر کننده نفت را خواهد گرفت زیرا هر یک از این کشورها بر اساس میزان درآمد نفتی خود برنامه های اقتصادیشان را طرح ریزی نموده اند و بنا به انتظاراتی که آنان از درآمدهای نفتی خود دارند؛ بر همان میزان بر شدت صدماتی که از این بابت به آنان وارد میشود؛ میباید ابعاد فاجعه را مورد توجه قرار داد. کشور هائی که بیشتر متکی به درآمد نفتی هستند مطمئنا صدمات بیشتری متوجه مردم آنان خواهد شد. آمارى که این سازمان ارائه نموده؛ نشان میدهد که هر یک از کشورهای متکی به درآمد نفتی به چه قیمتی باید نفت خود را بفروشند تا نیازهایشان بر آورده شود. منظور از نیازها همان تامین بودجه ای است که هر یک از این کشورها به آن نیاز دارند. در کشورهایی مثل ایران که بودجه آنها عمدتا مصرف نظامی دارد مسلما دست اندر کاران حاکم بر آن؛ در صورت کسری بودجه ای که بیشتر شامل خرید اسلحه و میلیتاریسم است؛ را بیشتر از پیش از محل های دیگری که عمدتا بر کارگران و زحمتکشان فشارهای شدیدی وارد میآورد؛ تامین میکنند. این کشورها برای تامین بودجه خود میبایستی بر اساس داده های زیرین که از سوی سازمان جهانی پول اعلام شده؛ مبادرت به فروش نفت بنمایند. اگر آنها از این میزان نفت خود را کمتر بفروشند در حقیقت برایشان فاجعه بار خواهد بود.

عراق برای هر بشکه نفت نیاز به 111 دلار دارد

ایران برای هر بشکه نفت نیاز به 90 دلار دارد

الجزایر برای هر بشکه نفت نیاز به 56 دلار دارد

کویت برای هر بشکه نفت نیاز به 36 دلار دارد

قطر برای هر بشکه نفت نیاز به 24 دلار دارد

امارات عربی برای هر بشکه نفت نیاز به 23 دلار دارد

اگر به این جدول نگاه کنیم متوجه میشویم عراق که مسائل خاص خود را دارد در ردیف نخست و ایران در رده دوم قرار گرفته است. وارد بحث

بقیه کشورها نمیشویم هرچند که برخی از آنان از محل های صنعت توریستی و این قبیل درآمدها؛ مبالغ هنگفتی از پرداختهای خود را سر

پر مینمایند. اما میزان جمعیت؛ تولید زیاد نفت؛ و عدم گستردگی شهرها و همچنین طولانی بودن حاکمیت مطلقه آنان شاید یکی از دلایل عدم

نیازشان به فروش نفت با قیمت های بالائی مثل جمهوری اسلامی و عراق باشد.

اما در این جدول نیاز رژیم اسلامی به فروش هر بشکه نفت به قیمت

90 دلار گویای این واقعیت است که رژیم برای هر بشکه نفت مبلغی بالغ

بر 33 دلار کمتر از آنچه که نیاز دارد دریافت میدارد که اگر فروش

روزانه نفت ایران را حدود 3 میلیون بشکه در روز تخمین بزنیم در

حقیقت روزانه 100 میلیون دلار کسری بودجه متوجه این رژیم خواهد

شد و محاسبه آن برای یک سال سر بفلک خواهد زد. این همه کسری

بودجه برای یک روز روشنگر ناتوانی اتکاء وی به منابع مطمئن دیگر

در داخل کشور است. اقتصاد مصرفی کنونی ایران محصول 30 سال

خیانت رژیم اسلامی به مردم است. کارخانجات تولیدی که در ایران

وجود دارند نه تنها از نظر کمیت تولید بلکه از نظر کیفی نیز قادر به

رقابت در مقابل اجناس حتی بنجل وارداتی نمیباشند. در ایران بیشتر از

هر کشور وابسته دیگری سیاست اقتصاد انگلی و تجارت ناسالم موجب

صدمات غیر قابل جبرانی به مردم شده است. اخباری که در داخل کشور

در روزنامه ها منتشر میشود حاکیست بخش های زیادی از کارخانجات

قادر به ادامه فعالیت نمیباشند. برخی از آنان سه ماه؛ شش ماه؛ یا یک

سال است که به کارگران خود دستمزد پرداخت نکرده اند؛ کارگران در

صورت اعتراض؛ مورد سرکوب پلیس حامی کارفرما قرار میگیرند. در

کشوری که میوه جات معمولی را از طریق پاکستان و یا ترکیه وارد

میکند معلوم است که کشاورزان خرده پا نیز قادر به ادامه کار کشاورزی

نخواهند بود.

در اواسط اکتبر امسال یعنی زمانی که بحران مالی جهانی به اوج میرسد

وزیر کار جمهوری اسلامی اعلام کرد که در شش ماهه اخیر 253000

نفرکارگر کار خود را از دست داده اند و انتظار میرود که منشاء بیکاری

در ایران فزاینده تر رود.

البته همه میدانند که این بیکاریها درهله اول مربوط به بحران مالی

جهانی نیست. پی آمدهای بحران جهانی سرمایه کمی دیرتر دامن این رژیم

مفلوک را خواهد گرفت. آنچه که وزیر کار جمهوری اسلامی اعلام کرده

مربوط است به نتیجه هنوز نه قطعی اقتصاد انگلی و وابسته و گرانی

سرسام آوری که هم اکنون توده کم درآمد و فقیر تاوان آن را پس میدهند.

برای اینکه تاثیر بحرانی جهانی پول را بر این اقتصاد مشاهده کنیم بهتر

است اشاره ای به سخنان رئیس بانک مرکزی بیاندازیم که اعلام کرده

کارخانجات در تمامی کشور 20 درصد از تولیدات خود را تقلیل داده

اند. بنا بر گفته صاحب نظران اقتصادی این آمار تنها شامل کارخانجاتی

میشود که آمار بیکاری خود را به اداره کار گزارش میدهند؛ بدین معنی

بخش زیادی از کارخانجات که کارگران خود را حتی بیمه هم نمیکند و

تعدادشان اندک نیست؛ ضریب این کاهش تولیدات را متوجه خواهیم

شد. لذا میباید گفت که شرایط بسیار بغرنجتر از آن است که وزیر کار

جمهوری اسلامی ترسیم کرده است.

بالا رفتن دریافتهای نفتی در سال اخیر موجب بوجود آمدن امکانات

مالی بیشتر برای سرمایه داران انگلی در ایران شد. ورود هرچه بیشتر

اجناس بنجل کشورهای خارجی به ایران؛ تعطیلی کارخانجات؛ نابودی

کشاورزی؛ تامین بالای بودجه نظامی؛ کمک های دها و صدها میلیون

دلاری به حزب الله لبنان و سپاه مهدی در عراق و دیگر دستجات

تروریستی در افسانقاف جهان؛ همه موجب شد تا قیمت کالاها ضروری

مردم نیز با همان شدت و سرسام آور سعود کنند. اکنون که قیمت نفت با

این شدت سقوط کرده؛ قیمت کالاها نه تنها در سطح قبلی بلکه سر سام

آور تر از سقوط قیمت نفت بالاتر رفته است.

فقر و فلاکتی که اکنون به مردم ایران تحمیل شده را میتوان با مراجعه

به آمارهای ناقصی که از سوی دست اندرکاران رژیم اسلامی ارائه

میشوند ملموس کرد. اشاره وزیر کار جمهوری اسلامی به بیکار

شدن 253000 کارگر؛ گرچه واقیاتی را به نمایش میگذارد اما این

واقیعات همه آن چیزی نیست که وی اعلام کرده؛ بلکه روشنتر از او

رئیس مرکز آمار ایران اعلام کرده است که بیش از ۲۵ درصد جوانان

ایرانی بیکارند که این رقم در شهرها به ۲۸ درصد و در روستاها به ۱۹

درصد می رسد. در خوشبینانه ترین حالت میتوان به این نتیجه رسید که

آمار ارائه شده نشانگر آن است که تنها 75 درصد از جوانان سنین 15

تا 25 ساله کار و یا تحصیل میکنند. و این تعداد 25 درصد ارائه شده تنها

شامل کسانی میشود که خود را به اداره جات کار معرفی نموده و آن

دسته از کسانی که با خانواده خود زندگی میکنند و همواره در تلاش برای

رهانی یافتن از محمسه رژیم اسلامی از طریق خارج شدن از ایران ویا

یافتن روشهای مختلفی برای رهانی از بیکاری و بی آیندگی میباشد؛

مورد توجه قرار نگرفته است. ابعاد فاجعه بیکاری در بین جوانان را بر

اساس همین 25 درصد ارائه شده میتوان متوجه شد.

همه میدانند که نیمی از جمعیت کشور ایران زیر 30 سال سن دارند زیرا

که در سه دهه اخیر جمعیت ایران تقریبا دو برابر شده است. خارج از

گمانها ویا اتکا به آمارهای ارائه شده متوجه میشویم که نرخ واقعی

بیکاری بیشتر از میزانی است که اعلام میشود. غلامعلی فرجادی

کارشناس بازار کار در این زمینه گفته است: «با توجه به سرشماری

سال 85، جمعیت فعال، حدود 23 میلیون نفر و تعداد شاغلان، 20.5

میلیون نفر است و 2.5 میلیون بیکار داشته ایم که نرخ بیکاری معادل 5

12. درصد خواهد بود.»

اما چگونه است که جوانان بالای 15 ساله را در دسته فعال کشور قلمداد

میکند؟ (خود جای بحث است) اما چگونه است که 46 میلیون نفر را

دارای حق شرکت در انتخابات میدانند و چگونه است که جمعیت فعال

کشور تنها 23 میلیون نفر تعیین میشوند. این گونه آمار دهی بلبشونی

خود حاکی از ناصیح بودن تمامی آنهاست.

اگر یک جمعیت 46 میلیونی دارای حق شرکت در انتخابات هستند پس

میباید بغیر از تنها 20.5 میلیون نفر شاغل؛ بقیه به دسته خانه داران و

یا دانشجویان و یا دوران پایانی دبیرستان؛ بازنشستگان و یا بیکار ها

تعلق داشته باشند. بر اساس گزارشی که ایسنا تهیه کرده است در سر

شماری سال 1355 جمعیت سالخورده ایرانی یک میلیون و 770 هزار

نفر بوده که این جمعیت اکنون یعنی در سال 1385 به 5 میلیون و 100

هزار نفر افزایش یافته است. همه میدانند در جمهوری اسلامی سن

بازنشستگی میتواند از 45 سالگی شروع شود. درست یا غلط بودن این

شیوه بازنشستگی در حیطه بررسی وضعیت بیکاری در ایران قرار ندارد

اما آنچه روشن است این 5 میلیون و 100 هزار نفر کسانی هستند که

سنبششان از 45 تا سالخوردهگی میباشد. گرچه معلوم نیست چه میزان

در حمایت از مبارزات کارگران هفته و تشکیل سندیکای مستقل آنان،

کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه پیام ذیل را صادر نمود

ثرت با دقت زیادی وضعیت کارگران ایران را دنبال می کند. فشار و سرکوبی که متوجه کارگرانی که در جهت تشکیل سندیکاهای آزاد، مستقل و صنفی تلاش می کنند، توجه و نگرانی ما را به خود معطوف کرده است. ما پیگیرانه تقاضای آزادی تمامی فعالین کارگری زندانی را داریم. ما خوبی به مسائل و مشکلات شما آگاهییم و به شهامت و پیگیری شما جهت تشکیل سندیکایتان درود می فرستیم. فعالیت های پیگیر و افتخارآمیز شما پایه های یک سندیکالیسم واقعی را نه تنها برای کارگران ایران بلکه برای تمامی کسانی که در جهان برای آزادی، عدالت، تساوی و زندگی بهتر مبارزه می کنند، بنا می کند. مبارزات شما شایسته ستایش و همبستگی تمام و کمال ماست. ما تلاش خواهیم کرد با تحکیم همبستگی، این شجاعت شما را ارج بگذاریم. ثرت در طول مبارزات شما، در جهت یک سندیکالیسم متحد و دمکراتیک در کنار شما خواهد بود. با احترامات رفیقانه: ژان فرانسوا کورب

جنبش کارگری

و مروری بر اعتصابات و اعتراضات کارگران در ایران! روزشمار سه ماهه دوم سال

(ماههای تیر- مرداد- شهریور ۱۳۸۷- ۲۰۰۸)

اخیرا در ماه نوامبر 2008، مجموعه ای از اخبار مبارزات داخل کشور، که بازتاب فعل و انفعالات جنبش کارگری و خاصه اخبار کارگری و گزارشات مبارزات بخش های فعال مزد و حقوق بگیران، کارمندان، پرستاران و معلمان ایران که طی سه ماهه دوم سال ۱۳۸۷ میباشند و در مجموعه ای شامل ۷۳۰ خبر (در 393 صفحه) توسط امیر جواهری فراهم آمده است، منتشر شد.

در مقدمه ای مجموعه میخوانیم:

"در این مجموعه ما با اخبار کودکان خیابانی کار و گزارشات چندی از وضعیت آنان و همین طور اوضاع زنان و پشتیبانی دانشجویان از مبارزات کارگران ایران در عرصه های مختلفی از اعتصابات، اعتراضات، تجمعات کارگران در درون کارخانه ها، در برابر دفاتر کارفرماها، راه پیمایی ها، راه پندان ها و اجتماع در برابر مجلس، دادگستری، استانداری ها، فرمانداری ها و غیره و روبرو می شویم که طی سه ماهه دوم سال ۱۳۸۷، از خبرگزاری های ایران (دسترنج - ایلتا - ایسنا - مهر - ...) و تشکیل ها، نهادها و سایت های مستقل داخل و خارج فراهم آمده و به نظرتان می رسد.

اخبار کارگران البرز، هفت تپه، دشواری زندگی کارگران در عسلویه، فشار به کودکان کار در سطح خیابانها، کار خانگی زنان، مسئله خصوصی سازی ها، تعطیلی واحد ها و اخراج های بیرویه کارگران در سطوح واحد های تولیدی کارخانه ای و کارگاهها، وضعیت اسفبار کارگران قراردادی، گرانی اجناس و دشواری زندگی زحمتکشان شهری و روستایی، تورم افسار گسیخته طی همین سه ماهه دوم سال و نبودن تامین اجتماعی لازم برای کارگران، گسترش اخبار دستگیری ها و بازداشتها، همه و همه مضمون روز شمار سه ماهه دوم سال ۱۳۸۷ را همچون سه ماهه اول پوشش می دهد.

نکته پایانی اینکه؛ تلاش ما این خواهد بود که در آینده جدول آماری استنتاج های خود پیرامون روز شمار سه ماهه اول و دوم سال ۱۳۸۷ را فراهم آوریم. از فرصت استفاده می کنم. یاد آوری این نکته را ضروری می دانیم که اخبار فوق بخشا با ذکر منابع از خبرگزاری های داخل کشور و سایت ها و بلاگ های مستقل کارگری و سیاسی داخل و خارج قید شده است.

از همه تشکر های کارگری داخل که به ما مستقیما خبر میرسانند، تشکر خود را اعلام میداریم. باشد که جمع آوری مجموعه این اخبار و آرشيو آن، بتواند در بهره وری جمعی از این اقدام مؤثر افتد!"

جهت دسترسی به این مجموعه از جمله، میتوانید به سایت اینترنتی راه کارگر مراجعه نمایند. <http://www.rahekargar.de>

مردم ایران غیر از این دسته از بازنشستگان در سنین بیش از 45 سالگی قرار دارند و معلوم نیست که این دسته از انسانها چگونه زندگی خود را تامین میکنند. بر اساس همین گزارش نیمی از بازنشستگان توانایی پرداخت هزینه های درمانی خود را نیز ندارند.

حال روشن شد که از جمعیت 46 میلیونی حائز رای دادن 5 میلیونشان به دسته بازنشستگانی تعلق دارند که از سنین 45 سال به بالا هستند. بنا به گزارش ارائه شده بالا که 23 میلیون فعال هستند و 20.5 میلیون نفر شاغل؛ در نتیجه نقطه کوری که باقی میماند حدود 20 میلیون نفر باقی مانده که اگر از این میزان 2.5 میلیون نفر بیکار را کسر نمایم مابقی یعنی 17.5 میلیون نفر انسان دیگر نمیتوانند همگی به دسته سنین 15 تا 25 ساله تعلق داشته باشند.

بر اساس آمار های جدید که حاکی از اعتراضات کارگران و ورشکستگی کارخانجات داخل ایران؛ توام با گسترش بحران مالی جهانی که ابعاد آن کم کم دامن رژیم اسلامی را خواهد گرفت باید منتظر بیکاری گسترده تری در ایران باشیم. اگر رهبران رژیم اسلامی درآمدهای نفتی را چپاول میکنند و اکنون بر اثر فروکش کردن قیمت نفت نیز نمیتوانند از سهام ویژه خود صرف نظر نمایند؛ اما دیگر قادر نخواهند بود چهره های خود را چون «پاکدامن» مستور نگاه دارند. بر اثر گسترش بیشتر بیکاری؛ فقر هرچه بیشتر دایره خود را فراتر میکشد. نه تنها سیاست اقتصاد انگلی رژیم بلکه تحریمهای جاری تاثیر نامطلوبی بر وضعیت اقتصادی مردم و در نتیجه روند بیکار شدن جوانان خواهد داشت. در این حال است که نشریه بانک مرکزی ایران؛ هزینه سرانه خانوارها را محاسبه و نشان داده است که در سال 85 میزان جمعیت زیر فقر در ایران به 19 درصد رسیده است. که این میزان با توجه به جمعیت ایران نزدیک به 13 میلیون نفر میباشد. بهر جهت تازمانی که رژیمی خودکامه و بشدت واپسگرا با دیدگاههای تاریک و انگلی در ایران وجود دارد و تازمانی که برداشت کارگران و زحمتکشان از درآمد ملی بدون تبعیض جنسی و نژادی و عقیدتی بطور مساوی انجام نشود؛ وضعیت همین خواهد بود مشاهده میشود. 08.11.08

این ننگ را از چهر شب، هرگز نمی شوید زمان

داریوش لعل ریاحی

به یاد جانباختگان قتل های زنجیره ای

من با قلم بر بوم شب، نقشی ز دریا می کشم
اندیشه پروانه را، بر بال دلها می کشم

تصویری از یک شاخه گل، از آسمان می آورم
در متن آن پروانه را، خوش رنگ و زیبا می کشم

در باور غمگین خود، آجین نمی سازم بدن
بهر سمن قلب او، ایران، در آنجا می کشم

قلب فرهر را در آن، با سرخ رنگین می کنم
خونی زتیغ خنجری، بر سرو بیتا می کشم

از کینه کور زمان، رنگ خزان می آورم
از تیغ بیرحم ستم، بوران و سرما می کشم

با یاد آن گلگون نشان، نقش کبوتر می زنم
در بستر پروازشان، با اشک، آیا می کشم

آیا، برای آنکه او، بر قلب ایران دشنه زد
اما برای این ستم، کز دار دنیا می کشم

در سوگ این آلاله ها، بیخ بسته داغم در گلو
تصویر این نامردمان، همچون یهودا می کشم

این ننگ را از چهر شب، هرگز نمی شوید زمان
من عبرت تاریخ را، حالا نه، فردا می کشم

"آقای محمص" را نمی توان به خاک سپرد!



وقتی دوستداران و یاران اردشیر محمص برای افسین دیدار با او نیمروز شنبه بیست و پنجم اکتبر در نمازخانه ی کریس وود گرد آمدند، او را یافتند که آخرین نقش شور انگیز خود را بر پرده می زد. طنز نگار بزرگ روزگارش در آن نمازخانه فرصتی یافته بود تا گریبان مرگ را بگیرد و قدرت آن را به ریشخند بگیرد! گرچه بر امواجی از عطر و رنگ و نورمیراند، اما، تصویری از خود بر جای می نهاد که مرگ و نیستی در آن مرده بود. اردشیری که انسان را پر پرواز بخشیده بود، اسیر خاک نمی شد؛ اردشیری که آدمی را به خویشتن خویش باز آورده بود، رفتن نمی شناخت. او از اسارت فردی رهیده بود و اکنون دست مرگ و فراموشی از او کوتاه بود. اردشیر در عظمت نوعی که آفریده بود ذوب می شد و می رفت تا نا میرا شود. ****

نماز خانه لبریز بود. از یار و یاور و دوست و همراه، از خویش و بیگانه، از اهل قلم و اهل نظر، از دوستدار و پشتیبان هنر و فرهنگ، از کنشگر سیاسی و اجتماعی، و از اهالی کار و پیشه و تحصیل، بسیاریان بودند. برخی هم با پیامی، یا کلامی:

سارا نجومی گفت: عضو نزدیک خانواده ام بود. در فضای زندگی ما، آقای محمص همواره جای بزرگی داشت. نامش و کارهایش همه جا با ما بود. آنروز نهم اکتبر، بعد از مدتها میرفتم به دیدارش، با دستی پر. این بار، نوزادم در آغوش و شاد از اینکه آقای محمص او را خواهد دید. دریغ! نمی دانستم که بی درودی باید به او بدرود بگویم و ساعتی دیگر از پدرم، دوست دیرینه اش، خواهم شنید که او دیگر در میان ما نیست. کودک من به نسلی تعلق دارد که محمص را ندید، اما، در باره ی زندگی اش خواهد شنید و از کارهایش خواهد آموخت.

مری لوردز، پرستار و یاور سالیان، با چشمانی که گویی شیر غمگین اردشیر در آن می گریست، از تلخی و درد لحظات آخری که با او بود گفت. از پر و بالی که زده بود و از تلاش نا فرجامش. گفت: باور نمی کند که او رفته است؛ باور نمی کند او را دیگر چون روزهای پیش خواهد دید. و گفت: شما، آقای محمص، در دل ما جا دارید، در دل ما!

مددکار و همدم روزهای خوب و روزهای بد، رزم تنوژن، از اردشیری گفت به زلالی آب چشمه ساران و شوخ چشمی کودکان: یک روز طرحی از من کشید و نشانم داد. دیدم مرا خیلی پیرتر از خودم کشیده. گفتم، محمص، من که اینقدر پیر نیستم، اون را بده به خودم. نداد و زود جایی قایمش کرد! بعدها، یک روز دیدم همان طرح را در آورده و دارد به کسی نشان میدهد! حیرت نکردم، محمص بود آخر! بیشترین ساعات روزهای من با او می گذشت؛ خیلی بیش تر از خانواده ام. او برایم همه کس بود. پدر بود، برادر بود. دوست بود. او... روح من بود وجدایی از او بهیبات.

"بیست سال با پارکینگسون دست و پنجه نرم کرد". این را استلنی فان پزشک معالج او گفت: سالها بود بیماری پیش می آمد اما او عقب نمی نشست. دستش را از کار انداخته بود. انگشتانش دیگر در اختیارش نبودند. با این همه، نه قلم را زمین گذاشت و نه قلم مو را. عاشق کارش بود. هیچ فرصتی نبود که از دست بدهد و کاری تازه نیافریند. او در قلمرو هنر شگفتی محض بود و در نبرد با بیماری او ج شجاعت.

ایراندخت محمص، خواهرش، در پیامی که فرستاده بود و دوستی آن را خواند از او اینگونه یاد کرد: اردشیر دنیا را به گونه ای می دید که از چشم بسیاری از ما پنهان است. نگاه اردشیر نگاهی دیگر بود به واقعیت ها. مخاطب او و زبان او جهانی بود. او به انسان اندیشید و انسان باقی ماند. بی هوده نیست که او را مفسر زمان خوانده اند و بی سبب نیست که آثارش را اسنادی در بیان واقعیت های زمانه ما میدانند.

میرواکی سسوکا، از جانب ایشیا سوسایتی در نیویورک گفت: برای انجمن ما، مایه مایهات است که با برگزار نمایشگاهی از آثار اردشیر محمص توانسته است زمینه ای فراهم سازد تا بسیاری از علاقمندان هنر با کارهای با ارزش او آشنا شوند. او گفت در فرصت هایی که برایم فراهم شد به دیدارش روم، محمص را هنرمندی یافتم بزرگ، با تلاشی بی وقفه، شوری بی پایان و خلاقیتی تمام نشدنی. او در پیامی که از جانب مدیریت انجمن خواند، اردشیر محمص را به عنوان هنرمندی مسئول در

قبال کشورش و متعهد نسبت به هنری درگیر با سیاست ستود. همکار دیگرش، آلیس هالسبرگر، حرف های او را پی گرفت و با شعری از سعدی کامل کرد: برفت آن گل بستان به بادی، دریغی ماند و فریادی و آهی.

حورا باوری یکی از ویراستاران انسیکلوپدیا ایرانیکا پیام احسان یارشاطر را خواند. در آن پیام آمده بود: برای سخن گفتن در باره زندگی و کارهای درخشان محمص، به قلمی نیاز است با همان قدرت تخیل و باز آموختگی قلم موی خود او. در آمیختگی انسانیت و شوخ طبعی، بیزاری از قساوت ها و بی عدالتی هایی که شاهد آن ها بوده و نیز همدردی و بردباری یک انسان مهربان مشخصه های محمص است. آنکسی که او را نمی شناسد این مشخصه ها را از کارهایش درمییابد و کسی که او را میشناسد بر آنها مهر تایید میزند.

بهرروز معظمی دوست سالیان دراز گفت: سرعت او در کشیدن طرح هایش شگفت آور بود؛ غیر قابل تصور، توصیف نا پذیر. روزی که آخرین کتابش را برای نمایشگاه انجمن آسیا امضاء میکرد، این شانس را داشتم که در خانه اش باشم. در دو ساعت، فقط دو ساعت، صد و هشت طرح کشید! طرح هایی یگانه، فوق العاده، و هر یک به گونه ای متفاوت از دیگری امضاء شده! نه! نه او را، و نه لیخندش را، هرگز فراموش نخواهم کرد، وقتی آنروز با موج طرح هایش میرفت و از شادی لبریز بود. معظمی گفت: اما میدانید آخرین کاری که از او روی صندلی اش صبح روز دهم اکتبر یافتیم چه بود؟! تصویر مردی تنها و نگران که روی

زانوی راستش طرحی از چهره ی مردی دیگر بود: مردی که می خندید! اردشیر در اندیشه ی خاموشی که بر جان صد ها طرح و نقش دمیده بود، خود اما، ناگفته ای نگذاشته بود: مرا توصیف کنید یاران، مرا زندگی کنید! من اگر ارزشم، پاسم بدارید؛ من اگر آفرینشم، باز آفریند؛ من اگر جانم، در من شوریدگی بدمید! ****

آسمان نیویورک، نیمروز بیست و پنجم اکتبر دو هزار و هشت با آبی هایی که خاکستری شده بود کاروان اردشیر را از محله ویلیج تا برورکلین و تا دروازه گوتیک گورستان تاریخی گرین وود، بدرقه کرد. همه راه، نه در اندوه برجهای همزاد و نه در حسرت وال استریتی که فرو می ریخت، می بارید و به خانه ای در خیابان سیزدهم خیره بود که ساکن سالیان دراز خود، آن نگارگر تبعیدی، را از دست داده بود.

بر فراز تپه ای که اردشیر در آن منزلگاهی ابدی یافت، کلام بدرود دو تن دیگر از دوستان چنین بود:

ناصر پاکدامن گفت: محمص یکی از کسانی بود که به نسل چهلی ها در ادبیات و هنر معاصر، در ایران، شهرت دارند؛ کسانی که جنبش ملی شدن نفت را با آرزو زندگی کرده و با تلخی، فردهای ۲۸ مرداد را هم تجربه کرده بودند. او به نقل از بیانیه ای که شماری از دوستداران محمص انتشار داده بودند افزود: طنز تلخ اردشیر چهره ی کریم حافظان نظم و پاسداران خشک اندیشی را نمایان می کرد، پرده از دروغ و فریب و زور و تزویر بر می گرفت و لیخند بر لب و شادی در دل می نشاند و همدلی می انگیخت.

بهرام، همراه و یار دیرین، از اردشیری گفت پر از شگفتی: نه برای مسجد، نه برای کلیسا، برای هیچ یک حرمتی خاص قائل نبود. مکان مقدسی که برای او وجود داشت بیمارستان بود! می گفت، بیمارستان جایی است که در آن سلامت را به آدم باز میگردانند، برای درد انسان درمانی و برای رنجش چاره ای می جویند؛ تقدس هر مکان را باید در سودمندی آن برای انسان جست نه چیز دیگری. بهرام از روزی دیگر گفت که شماری از کارهایش را که برای چاپ بیرون برده بودند. وقتی شنید آنها را ربهوده اند، اولین واکنشش حیرت انگیز بود. گفت عجب دزد هنر دوستی! خودش را برای کارهای من به خطر انداخته! به تنها چیزی که نه آنروز و نه هرگز فکر کرد ارزش و قیمت کار هایی بود که به سرقت رفته بود. دزد هنر دوست، اما، برای سالیان سال مشغله فکری او شد: که بود، چه میکرد، کجا بود؟ حکم دوست نادیده ای را پیدا کرد که گاهی به سراغش می آمد و از او یادی میکرد! ****

عصر آن روز پاییزی، آتالی که او را ترک می کردند نه سوگواران و به ماتم نشستگان، مشتاقاتی بودند که از دیدار فاتحی باز می آمدند. باجنگاوری وداع گفته بودند که در نبردی طولانی با بردگی و حقارت و تسلیم هر بار پیروز شده بود. پیکارجویی که در رویاری با انسان ستیزی و ستم پیشه گی و جباری آتش بس نپذیرفته بود. کسی که اسیر نام نشده بود. چشم به جاه ندوخته بود. سکه زر از هیچ دستی نپذیرفته بود؛ و جان آزادی که که رنگ مهتابی عشق را یافته بود، و آنگاه..... رفته بود.

کم نبودند آنهایی که عصر شنبه بیست و پنجم اکتبر وقتی از گرین وود بازمی گشتند قامتی به بلندی سرو داشتند.

جمعی از دوستان و دوستداران اردشیر محمص نیویورک، پنجم نوامبر دو هزار و هشت

* دیدگاه *

خروج از کشور، با اجازه شوهر، با اجازه دولت

محروم شدن از سفر

ما ایرانیان و ما زنان برای سفر به اکثر کشورهای جهان بایستی تهمیدات زیادی به عمل آوریم. آخر خیلی از کشورها برای ورود به خاک کشورشان از اتباع ایرانی ویزا طلب می کنند که بعضی مواقع گرفتن این روادید مثل هفت خوان رستم یا هفت شهر عشق عرفا می ماند حالا بماند باقی مقدمات سفر.

این هفت خوان رستم جنبه داخلی هم دارد. فردی بعد از این همه دردرس عازم فرودگاه می شود که کشور را برای مدتی به مقصد کشور دیگر ترک کند اولین کاری که باید انجام دهد تحویل بار و گرفتن کارت پرواز و تودیع عوارض خروج هست و با اتمام این کارها مسافر خیلی آسوده خاطر راهی قسمت کنترل گذرنامه می گردد تا با ضرب مهر خروج کشور را ترک کند اما امروزه برای خیلی از افراد این قسمت از کار سخت ترین قسمت از مسافرتشان شده است. با تصور آزادالخروج بودن می روند اما متوجه می شوند که نمی توانند بروند و به جهت ممنوع الخروج شدن هم به جای مهر خروج برگه ای دریافت کنند با این مضمون که که فرد ممنوع الخروج است و گذرنامه اش هم ضبط می شود. این همه ماجرا نیست.

اخیرا برخورد جدیدی هم باب شده است. گذرنامه شخص در بخش کنترل مهر خروج می خورد اما آن طرف گیشه ماموری منتظر وی ایستاده و یا از بلندگوی فرودگاه اسمش را پیچ می کنند که به فلان قسمت برو و یا حتی از هواپیما پیاده اش می کنند و در صورت اعتراض فرد فقط یک کلمه جواب داده می شود « تو ممنوع الخروجی ». البته فردی که در همان قسمت کنترل متوجه می شود بلافاصله برمی گردد و می تواند حداقل چمدانهایش را تحویل بگیرد اما اگر فرد را از هواپیما پیاده کنند و با ماموری که گفته تو ممنوع الخروجی به جدل بپردازد ممکن است که چمدانهایش بدون خود او حتی راهی سفر شود.

البته دستورالعملی وجود دارد که به افراد حق می دهد که به اداره گذرنامه مراجعه کنند و سوال کنند که ممنوع الخروج هستند یا نه.

محروم شدن از حق سفر

در مواد 16 و 17 قانون گذرنامه مقنن دقیقا مشخص کرده که مراجع ذیصلاح چه اشخاصی را می توانند ممنوع الخروج کنند یا به اداره گذرنامه دستور دهند که از دادن گذرنامه به فرد مورد نظر امتناع نمایند. با مطالعه این مواد می توان این اشخاص را به چهار دسته تقسیم کرد:

1- بدهکاران قطعی مالیاتی و بدهکارانی که که به موجب صدور حکم قطعی دادگاه و یا صدور اجرائیه در اجرای ثبت سازمان ثبت اسناد و املاک بدهی آنها محرز شده باشد. 2- افرادی در خارج از ایران به سبب متکدی و لگردی و... دارای سوء شهرت باشند 3- افرادی که به موجب دستور مقامات قضایی ممنوع الخروج شوند. ضمنا ماده 133 قانون آیین دادرسی کیفری هم به دادستان این اختیار را داده است که علاوه بر صدور قرارهای تامین ذکر شده در ماده 132 همان قانون و با توجه به اهمیت ودلایل جرم دستور ممنوع الخروج شدن متهم را هم صادر کند. البته مدت آن شش ماه است و بایستی قرار صادره به شخص ابلاغ شود و فرد ممنوع الخروج شده ظرف بیست روز از زمان ابلاغ حق اعتراض به قرار صادره دارد. 4- کسانی که مسافرت آنها به خارج از کشور به تشخیص مقامات قضایی مخالف مصالح جمهوری اسلامی باشد 5- افرادی که اخذ گذرنامه و خروج از کشور آنها به اراده فرد دیگری محول شده است.

بدهکاران مالی

تکلیف دسته اول مشخص هست چون این اشخاص می توانند بدهی خود را طبق مقررات پرداخت کنند و از مرجعی که صادر ممنوع الخروج شدن شخص را صادر کرده نامه ای دایر بر رفع ممنوع الخروجی گرفته و به اداره گذرنامه ارائه دهند و پاسپورت خود را پس گرفته و عازم سفر شوند. البته در این مواقع خصوصا افراد متمول می توانند در عرض یک روز این مشکل را حل کنند. به طور مثال همسر مردی مهریه خود را از طریق اجرای ثبت به اجرا گذاشته بود و در قبال آن شوهرش را ممنوع الخروج کرده بود. زوج ممنوع الخروج شده که عازم سفر بوده در فرودگاه امام متوجه ممنوع الخروجی خود می شود. او با گرفتن شماره نامه به اجرای ثبت مراجعه می کند و ظرف 4 ساعت با پرداخت اصل بدهی و نیم عشر دولتی که مبلغی بالغ بر 200 میلیون تومان می شده نامه رفع ممنوع الخروجی خود را از اجرای ثبت گرفته و به اداره گذرنامه ارائه داده بود و صبح روز بعد به همسرش از خارج زنگ زده و گفته بود که عزیزم برو

اجرای ثبت مهریه ات را بگیر. به همین راحتی می توانند ممنوع الخروجی خود را رفع کنند.

سوء شهرت داران

تصمیم در مورد دسته دوم هم که سوء شهرت دارند به عهده هیاتی است که برای این کار تشکیل می شود. برای رفع ممنوع الخروجی فرد یاد شده می تواند با انجام حسن رفتار و رفع شبهه مبنی بر عدم انجام جرایم مندرج در قانون، نظر هیات مورد نظر را جلب کرده و گذرنامه اش را اخذ کند.

دارای پرونده های کیفری مفتوحه ممنوع الخروجی دسته سوم که بدستور مقامات قضایی است معمولا در پرونده های کیفری اتفاق می افتد. مثلا فرد متهم به انجام جرمی هست و طبق قانون در پرونده کیفری قرار می گیرد و صادر شده است. علاوه بر آن مقام قضایی می تواند وفق ماده 133 قانون آیین دادرسی کیفری ممنوع الخروجی فرد را هم صادر کند که باید این قرار صادره را هم به فرد ابلاغ کند و شخص چنانچه اعتراضی دارد به مرجع بالاتر اعتراض کند. متاسفانه با استناد به این اختیار در مواردی شاهد ممنوع الخروج شدن افرادی هستیم که از قضا فعال سیاسی یا اجتماعی هم هستند و قصد سفر سیاحتی یا کاری مثلا شرکت در سمیناری را در خارج از کشور دارند و از قضا در فرودگاه متوجه ممنوع الخروج شدن خود می شوند چون این افراد قبل از سفر پرونده مطروحه ای در دادسرا که منتهی به صدور حکم قرار تامین شود هم نداشته اند و هیچ احضاریه برای حضور در دادسرا یا ابلاغ ممنوع الخروج شدن خود دریافت نکرده اند. برخی از این ممنوع الخروج شده ها حتی بعد از اطلاع از ممنوع الخروج شدن خود به دادسرا احضار می شوند و تحقیقات از آنها به عمل می آید. البته این افراد هم اگر بعد از شش ماه مجددا ممنوع الخروج نشوند می توانند به خارج از ایران سفر کنند و اگر مقام قضایی اصرار بر ممنوع الخروجی فرد داشته باشد می تواند این قرار را تا اتمام مختومه شدن پرونده تمدید کند، لیکن پس از مختومه شدن پرونده مورد نظر دیگر نمی توان به آن دلیل فرد را ممنوع الخروج نمود.

بی دلیل ها! برای حفظ مصالح نظام

دسته چهارم افرادی هستند ممکن است هیچ پرونده کیفری هم نداشته باشند یعنی مرتکب هیچ اتهامی نشده باشند فقط به جهت اینکه سفر آنها بر خلاف مصالح جمهوری اسلامی باشد بدستور مقامات قضایی ممنوع الخروج می گردند و تاکید نگارنده بر این مسئله که اینگونه افراد پرونده کیفری ندارند برای این است در پاراگراف قبل این مسئله توضیح داده شد. پس این افراد به جهت حفظ مصالح نظام ممنوع الخروج می گردند. تکلیف این افراد مبهم هست چون قانونگذار نه مرجعی را مشخص کرده که بتوانند نسبت به این قرار اعتراض کنند و نه مدتی برای این نوع ممنوع الخروج ها مشخص شده است، ممکن است سالیان سال این مهر قرمز ممنوع الخروجی بر روی پرونده گذرنامه چنین شخصی جا خوش کند.

حق سفر یکی از حقوق طبیعی افراد هست و هیچ مقامی مگر در شرایط خیلی استثنایی و آن هم به مدت محدود نباید این حق را از فرد بگیرد و شخص نداند به چه دلیلی نمی تواند به دیگر کشورها سفر کند.

زنان متاهل! برای حفظ مصالح شوهر

دسته پنجم افرادی هستند که گرفتن گذرنامه و خروج از کشور آنها منوط به اراده یک فرد است نه یک مرجع و آن فرد کسی نیست جز شوهر زنان متاهل و ولی فرزندان زیر 18 سال. البته استدلال برای فرزندان زیر 18 سال تا حدودی طبیعی است چون افراد زیر 18 سال طفل محسوب می شوند. البته در اکثر کشورها صدور گذرنامه و خروج از کشور افراد زیر 18 سال منوط به اجازه هم پدر و هم مادر هست اما در کشور ما چنین نیست.

اما در مورد زنان متاهل بند 3 ماده 18 قانون گذرنامه صریحا اعلام کرده که صدور گذرنامه و خروج از کشور زنان متاهل منوط است به رضایت شوهر شان و مخاطب آن هر کدام از ما زنان متاهل می توانند باشند که به صرف اراده همسر از گرفتن گذرنامه و خروج از کشور محروم می شویم. این رضایت یک حق کلی هست که به شوهر داده شده البته یک استثناهایی به آن وارد شده است که شخص ممنوع الخروج شده در موارد "اضطراری" می تواند با موافقت دادستانی گذرنامه بگیرد منتها اضطراب تعریف نشده است اما شورای نگهبان در نظریه شماره 1352 به تاریخ 1363/4/19 اعلام کرده « اطلاق ماده 18 قانون گذرنامه نسبت به بانوانی که حجه الاسلام (حج تمتع) برنده دارند با موازین شرعی مغایرت دارد. » پس در مورد حج تمتع زنان مشکلی ندارند. فقط از زیارتها در مورد حج تمتع این اختیار را دارند نه بیشتر و در موارد اضطراب هم دادستانی است که دایر بر صدور یا عدم صدور گذرنامه نظر می دهد.

متهم را از کشور صادر نماید. مدت اعتبار این قرار شش ماه است و چنانچه دادگاه لازم بداند می تواند هر شش ماه یک بار آن را تمدید نماید. این قرار پس از ابلاغ ظرف 20 روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان می باشد.

تبصره - در صورت فسخ قرار توسط مرجع صادرکننده یا نقض آن توسط مرجع تجدید نظر و یا صدور قرار منع پیگرد یا موقوفی تعقیب یا برانت متهم دادگاه بدوی مکلف است مراتب را بلافاصله به مراجع ذی ربط اطلاع دهد 27 آبان 1387 - زهره ارزنی بذیرش سایت < تریبون

ضرب و شتم چهار دانشجوی متحصن دانشگاه علامه

خبرنامه امیرکبیر: چهار دانشجوی متحصن دانشگاه علامه طباطبایی با ضرب و شتم نیروهای حراست از این دانشگاه بیرون انداخته شدند. مجید دری، مهدیه گلرو، صادق شجاعی و سعید فیض اللهی، چهار دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه علامه از روز گذشته دست به تحصن در دانشکده ادبیات زدند و در حالی که چندین بار از سوی ماموران حراست تهدید به برخورد شدند به تحصن خود ادامه دادند، ماموران حراست ساعت ۱ بامداد این چهار دانشجو را با ضرب و شتم از دانشکده بیرون انداختند. در عین حال دانشجویان محروم از تحصیل تصمیم دارند، تا گرفتن نتیجه و قول مساعد مسئولان دانشگاه برای بازگشتشان به دانشگاه، به تحصن خود ادامه دهند.

به گزارش خبرنامه امیرکبیر از آغاز تحصن این دانشجویان دو خودروی پلیس امنیت در مقابل درب اصلی دانشکده ادبیات متوقف بود و نیروهای حراست تمام دانشکده های دانشگاه علامه به دانشکده ادبیات آمده بودند. این ۴ دانشجو که هر کدام به سه تا چهار ترم محرومیت از تحصیل محکوم هستند از ساعت ۱۱:۴۵ روز گذشته در دانشکده ادبیات دانشگاه علامه تحصن کرده و خواستار بازگشت خود به دانشگاه هستند. 3 آذر 1387

اطلاعیه شماره ۱

گرامی داشت خاطره جانباخته گان «قتل های زنجیره ای»

با یادی از:

محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، احمد میراعلانی
مجید شریف، پروانه و داریوش فروهر و ...
همراه با:

سخنرانی و شعرخوانی نویسندگان و شاعران
موسیقی و ترانه خوانی هنرمندان
مکان: استکهلم، ABF مرکزی

زمان: جمعه 5 دسامبر 2008، ساعت 18
برگزار کننده: کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

kanoon_dt@yahoo.com

www.iwae.org

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekgar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekgar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند.

به هر حال این امر فقط با اعلام کتبی شوهر به اداره گذرنامه اتفاق می افتد نیاز به هیچ دلیل ومدرکی هم ندارند و مدت زمان هم ندارد و منتفی شدن آن منوط هست به اعلام انصراف از طرف شوهر یا متارکه یا فوت زوج متاسفانه در مواقع اضطرار معمولاً یک بار فکر می کنم به مدت محدود از طرف دادستانی اجازه داده می شود. تعداد زنان ممنوع الخروج شده توسط شوهران شان در دسته معمولاً کم هم نیست اما چون در جرایم مثل ممنوع الخروجی فعالان اجتماعی یا سیاسی عنوان نمی شود کسی مطلع نمی شود. البته آمار دقیقی هم در دست نیست بعضی مواقع اتفاق می افتد زمانی که از همسرشان طلاق گرفته اند در فرودگاه متوجه می شوند که زوج قبیل از طلاق زنش را ممنوع الخروج کرده است و حتی بعد از متارکه هم به خودش زحمت نداده که به همسر سابق خود بگوید به اداره گذرنامه برو و مشکلک را با ارایه سند طلاق رفع بکن. و این زنان بعد از کلی دوندگی و کلی هزینه کردن برای یک سفر در فرودگاه می فهمند که همسر سابق شان آنها را ممنوع الخروج کرده است. نه تنها سفر را از دست می دهند که باید به اداره گذرنامه مراجعه کنند و سند طلاق شان را ارایه دهند تا بتوانند گذرنامه شان را پس بگیرند.

البته گاه نیز اتفاق می افتد بعضی از زنان که اختلاف خانوادگی دارند، یا می خواهند برای جدایی اقدام کنند، اما به جهت نوع شغلشان مرتباً سفر خارج از کشور دارند، می ترسند برای متارکه اقدام کنند چون ممکن است توسط شوهرانشان ممنوع الخروج شوند. بنابراین مدتها تلاش می کنند بلکه زوج را راضی کنند که به صورت توافقی جدا شوند. بعضی مواقع حتی زن مجبور می گردد ترک دیار کند بعداً به وکیل وکالت دهد که برای متارکه اش اقدام کند.

به نظر میرسد مخاطبین این دسته بیش از دیگر دسته ها مورد اجحاف قرار دارند چون یک اراده بر حق سفر آنها حاکم هست آن هم شوهر! این اراده با همان اندیشه مردسالارانه در قانون که می تواند زوجه را از سفر بازدارد هم اکنون گریبان برخی فعالان زن را هم گرفته است. منتها با این تفاوت که در اینجا اراده دولت بر حق سفر زنان حاکم است.

.....

مواد قانونی

قانون گذرنامه:

ماده 16: (اصلاحی 1362/8/3) باشخاص زیر هیچ نوع گذرنامه برای خروج از کشور داده نمی شود:

1- کسانیکه بموجب اعلام کتبی مقامات قضایی حق خروج از کشور را ندارند.

2- کسانیکه در خارج از ایران بسبب تکدی ویا ولگردی ویا ارتکاب سرقت و کلاهبرداری وویا به عنوان دیگر دارای سوءشهرت باشند.

3- کسانیکه مسافرت آنها به خارج از کشور به تشخیص مقامات قضایی مخالف مصالح جمهوری اسلامی ایران باشد.

تبصره 1- رسیدگی و تشخیص افراد مذکور در بند 2 این ماده واحده بعهده کمیسیون مرکب از نمایندگان

1- وزارت کشور

2- وزارت دادگستری 3- وزارت امورخارجه 4- شهربانی جمهوری اسلامی 5- وزارت اطلاعات که بدعوت وزارت کشور تشکیل خواهد شد، می باشد

ماده 17: دولت می تواند از صدور گذرنامه وخروج بدهکاران قطعی مالیاتی واجرای دادگستری وثبت اسناد و متخلفین ازانجام تعهدات ارزی طبق ضوابط ومقرراتی که در آیین نامه تعیین می شود جلوگیری نماید.

بند 1- ماده 18 اصلاحی (1370/5/23) صدور گذرنامه و تمدید و صدور اجازه خروج انفرادی اشخاص کمتر از 18 سال تمام و کسانیکه تحویل ولایت و یا قیمومیت می باشند یا اجازه کتبی ولی یا قیم آنان فقط در موارد ذیل امکان پذیر خواهد بود.

بند 3- همان ماده: زنان شوهر دار ولو کمتر از 18 سال تمام با موافقت کتبی شوهر ودر موارد اضطراری اجازه داستان شهرستان محل درخواست گذرنامه که مکلف است نظر خود را اعم از قبول درخواست ویا رد آن حداکثر ظرف سه روز اعلام دارد کافی است. زمانی که با شوهر خود مقیم خارج هستند و زمانی که شوهر خارجی اختیار کرده و به تابعیت ایرانی باقی مانده اند از شرط این بند مستثنی می باشند.

ماده 19 در صورتیکه موانع صدور گذرنامه بعد از صدور آن حادث شود یا کسانیکه بموجب ماده 18 صدور گذرنامه موقوف به اجازه آنان است از اجازه خود عدول کنند از خروج دارنده گذرنامه جلوگیری و گذرنامه تا رفع موانع ضبط خواهد شد.

ماده 133 قانون آیین دادرسی کیفری با توجه به اهمیت ودلائل جرم دادگاه می تواند علاوه بر موارد مذکور در ماده قبل قرار عدم خروج